چه نیازی به نبی

اصغر طاهرزاده

بسم الله الرحمن الرحیم

چه نیازی به نبی

نویسنده:

اصغر طاهرزاده

ناشر چاپی:

لب المیزان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

چه نیازی به نبی

مشخصات کتاب

سرشناسه : طاهرزاده، اصغر، ۱۳۳۰ -

عنوان و نام پدیدآور : چه نیازی به نبی [کتاب]/ اصغر طاهرزاده .

مشخصات نشر : اصفهان : لب المیزان، ۱۳۹۲.

مشخصات ظاهری : ۸۲ ص.؛ ۵/۱۴×۵/۲۱س م.

شابک : ۱۵۰۰۰ ریال ۹۷۸-۹۶۴-۲۶۰۹-۴۳-۷ : ؛ ۱۵۰۰۰ ریال (چاپ اول)

وضعیت فهرست نویسی : فاپا (چاپ دوم)

یادداشت : چاپ اول : ۱۳۹۱.

یادداشت : چاپ دوم.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع : طاهرزاده، اصغر، ۱۳۳۰ - -- وعظ

موضوع : راه و رسم زندگی (اسلام)

موضوع : نبوت

موضوع : ولایت فقیه

رده بندی کنگره : BP۱۰/۵/ط۱۵۷چ۹ ۱۳۹۲

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۰۸

شماره کتابشناسی ملی : ۲۹۱۵۳۴۶

ص: ۱

اشاره

چه نیازی به نبی

اصغر طاهرزاده

ص: ۳

فهرست مطالب

ص: ۶

مقدمه

باسمه تعالی

۱- متنی که در اختیار دارید حاصل سخنرانی استاد طاهرزاده است که پس از پیاده شدن از نوار، مورد بازبینی سخنران محترم قرارگرفت و به جهت این که تبیین موضوع نبوت و تقلید از فقیه برای نسل جوان ضرورت دارد در اختیار عزیزان قرار می گیرد.

۲- نیاز به نبی و نبوت، چیزی است که عقل انسان به خوبی متوجه آن است و عقل هرکس او را دعوت می کند که نسبت به آن بی تفاوت نباشد و در آن تأمل کند. کتاب حاضر نحوه ای از تأمل بر روی نبی و نبوت و جایگاه فقیه و تقلید دارد.

۳- روش دینی آن است که انسان بعد از آن که باورهای حقیقی را با عقل خود قبول نمود، آن را با جان خود احساس کند و علم حصولی خود را به علم حضوری تبدیل نماید و شاخصه ی کتابی که روبه روی خود

دارید دقیقاً از همین قرار است، و لذا سخنران محترم سعی می کند با انواع مثال ها چنین احساسی را در مخاطب خود ایجاد کند.

۴- اساس کتاب بر روی این نکته تأکید دارد که اگر نتوانیم با شریعت الهی هماهنگ شویم، همواره بین پریشانی و پشیمانی سرگردان هستیم و در نهایت با پشیمانی کامل زندگی را به پایان می بریم و این پشیمانی در ابدیت ما تمام شخصیت ما را در بر می گیرد. با ایمان به شریعت الهی است که می توانیم از گردونه ی سرگردانی بین پریشانی و پشیمانی رها شویم و با قلبی آرام و ضمیری امیدوار زندگی کنیم و به قیامت منتقل شویم. إن شاءالله.

گروه فرهنگی المیزان

ص: ۸

جلسه اول: چه نیازی به نبی

اشاره

ص: ۹

بسم الله الرحمن الرحیم

«اَللّٰهُمَّ عَرِّفنی نَفسَـکَ فَـاِنَّکَ اِن لَم تُعَرِّفنی نَفسَـکَ لَم اَعرِف رَسُولَـکَ اَللّٰهُمَّ عَرِّفنی رَسولَـک فَـاِنَّکَ اِن لَم تُعَرِّفنی رَسُولَـک لَم اَعرِف حُجَّتَک اَللّٰهُمَّ عَرِّفنی حُجَّتَکَ فَاِنَّکَ اِن لَم تُعَرِّفنی حُجَّتَکَ ضَلَلتُ عَن دینی»(۱)

پروردگـارا خـودت را بـه مـن بشـناسان، زیرا اگر تـو را نشـناسم رسـول تـو را نخـواهم شـناخت. پروردگـارا پیـامبرت را به من بشناسان، چرا که اگر پیامبرت را نشناسم حجت تو را نخواهم شناخت. پروردگارا حجت خود را به من بشناسان که اگر حجت تو را نشناسم در دین خود گمراه می شوم.

حضـرت صادق علیه السلام می فرمایند: در زمان غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف دعای فوق را بخوانید. چون در زمـانی که ظلمت همه جـا را گرفته برای آن که راه را گم نکنیم بایـد نظر خـود را از خـدا و رسول خـدا و امـام معصوم علیهم السلام برنداریم و عملاً با نظر به دینِ خدا و شریعت محمدی و سیره ی ائمه علیهم السلام وظیفه مان را انجام دهیم.

به راستی! آیـا برای مـا معلوم است که چه وظیفه ای در این دنیـا داریم؟ آیـا ملاـک و معیاری وجود دارد برای این که روشـن شود این وظیفه را

۱- اصول کافی، ج ۱، ص۲۳۷.

درست انجام می دهیم یا نه؟ بعضی مواقع کُلِّ زندگی را گم می کنیم و یادمان می رود که به مرور، همه ی عمرمان را از دست می دهیم. به گفته ی مولوی:

ما

در این انبان گندم می کنیم

گندم

جمع آمده گم می کنیم

می نیندیشیم

آخر ما به هوش

کین

خلل درگندم است از مکر موش

چه کنیم که سرمایه ی گران بهای عمر را از دست ندهیم؟ چه کنیم که در ابدیتمان پوچ نباشیم؟ آیا متوجه هستیم که حقیقت ما نه مرد بودن است و نه زن بودن؟ و آیا دقت کرده ایم که حقیقت ما بدن ما نیست؟ آری، اگر چه بعضی از بدن ها زن و بعضی دیگر مرد هستند، ولی همه انسانند.

انسان یک حقیقت است که در مراحل مختلف، بدن های مختلف دارد. ما در دنیا بدن دنیایی و در برزخ بدن برزخی و در قیامت بدن قیامتی داریم. بدن دنیایی ما همین جسم خاکی است و بدن برزخی ما همانند بدنی است که در عالم خواب با آن روبه رو هستیم در حالی که جسم ما در رخت خواب آرمیده است، بدنی داریم که در خواب با آن روبه روئیم و بدن قیامتی همان بدنی است که سخن می گوید و قرآن در موردش می فرماید: «...وَ تُكَلِّمُنا أَيْدِيهِمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِما كانُوا يَكْسِبُونَ»(۱) دست های آن ها با ما سخن می گوید و پاهایشان به آن چه کرده اند شهادت می دهند.

آن چه همیشه هست نفس ناطقه ی شما است و در واقع حقیقت شما همان نفس ناطقه است که زمانی در بدن دنیایی و زمانی در بدن برزخی و

۱- سوره ی یس، آیه ی ۶۵.

زمانی در بـدن آخرتی ظهور و تجلی می کنـد. پس ممکن است بـدن دنیـایی برود ولی شـما همیشه هستیـد، حتی اگر بـدنتان بپوسـد و از بین برود، شـما خودتان همیشه با بـدنی مناسبِ عالم برزخ و عالم قیامت هستید. حال این سؤال مطرح می شود که: چه کنیم تا در برزخ و قیامت بتوانیم راحت باشیم و دچار پریشانی و پشیمانی نگردیم.

تا به حال اندیشـیده اید، چرا بعضـی از افراد نیمی از عمرشان در پریشانی و نیم دیگر در پشیمانی می گذرد؟ مولوی خطاب به آن ها می گوید:

نیمِ

عمرت در پریشانی رود

نیمِ

دیگر در پشیمانی رود

انسان هایی که راهی صحیح و مطمئن برای زندگی در این دنیا پیدا نکنند، نیمی از عمرشان در پریشانی و اضطراب می گذرد که چه کـاری صـحیح است و بایـد انجام داد و چه کاری نادرست است و بایـد از آن فاصـله گرفت؟ چه تصـمیمی بگیریم که نتیجه بخش باشد، کجا سـرمایه گذاری کنیم، چگونه خرج کنیم که درست خرج کرده باشـیم؟ با چه کسـی رفیق شویم؟ کجا برویم؟ و هزار چه کنم، چه کنم دیگر، همه ی این ها باعث می شود که پیوسـته مضطرب باشیم. در مدت ۲۵، ۳۰ و ۴۰ سال با تمام انرژی تلاش می کنیم و یک سلسـله فعالیت هایی انجام می دهیم، اما بعد از ارزیابی آن سال ها به این نتیجه می رسیم که چقـدر اشـتباه کرده ایم، این جـاست که اظهـار پشـیمانی می کنیم؛ و در بـازخوانی گذشـته ی خود می گوییم: اگر این کار را انجام نمی دادیم بهتر بود و اگر آن کار را می کردیم چقدر خوب بود و با زیر سؤال بردن گذشته ی خود

نه تنها از گذشته ی خود ناراضی هستیم از همین حالای خود نیز ناراحتیم و گذشته ی غلط مان چون سایه ای، امروزمان را نیز تاریک می کند.

زندگی را چگونه شروع کنیم؟

اگر بـا دقت به آخرِ عمرِ آدم هـای عادی نگاه کنیـد؛ می بینیـد دائم می گوینـد اگر فلان کار را انجام داده بودیم بهتر بود و به همین ترتیب، نصف دوم عمر خود را بـا پشـیمانی به سـر می برنـد و معلوم است که بعـد از مرگ همان حالت پشـیمانی آن ها ادامه می یابـد و پشـیمانی آخر عمر را با خود در برزخ و قیامت می برنـد. أمیرالمؤمنین علیه السـلام می فرماینـد: «مَنْ آثَرَ الدُّنْیا عَلی الآخِرَهِ وَ اخْتارَها عَلَیْهِ عَظُمَتْ حَسْرَتُهُ غَداً»(۱) هرکس دنیـا را بر آخرت ترجیـح داد فردای قیامت حسـرت او زیاد خواهد بود. اگر دقت بفرمایید هرکس بیشتر به دنیا نزدیک شده در آخر عمر بیشتر با پشـیمانی و ناکامی روبه رو می شود، نمونه های سـال هـای اخیر، مثل رضاخان و محمـد رضاشاه و صـدام و قـذافی و حسـنی مبارک جلوی چشم ما است، همه در آخر عمر با پشـیمانی و ناکامی روبه رو شدنـد. باید از خود بپرسـیم چرا این گونه است؟! رمز این مطلب کجاست؟! آیا به این علت نیسـت که نیمه ی اول عمر خود را درست شـکل ندادنـد و از سـنت های جاری در هستی غافل بودند و فکر کردند هر طور خواسـتند می توانند در دنیا زندگی کنند؟

۱- تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۴۹۴.

ما هر عملی را که با عقل محاسبه گر دنیایی خود انجام دهیم، همواره در درستی و نادرستی آن دچار شک و تردید هستیم، حتی آن گاه که از نظر عقلِ جزیی خود عملی را صحیح می دانیم در درون احساس نا امنی می کنیم که ممکن است عمل صحیح چیز دیگری باشد زیرا در درون خود می دانیم عقل ما قادر به فهم آینده نیست. آینده و تدبیر آن نزد خداست، به دست خدایی است که دنیا را و ما را خلق کرده است. خدایی که این دنیا را آفریده براساس مصلحتی که می داند، آینده ی آن را تدبیر کرده است. حال اگر شما با عقل خودتان زندگی کنید، عقل شما در زمان آینده حاضر نیست و اطلاعی از آینده ندارد، نمی داند ۲۰ سال دیگر با چه چیزهایی روبه رو می گردد و شکل دنیا چه می شود. در حالی که هیچ چیز از خدا پنهان نیست و بنا به فرمایش حضرت علی علیه السلام: «عَلِمَ بِمَا كَانَ قَبْلَ أَنْ يَكُونَ»(۱) خداوند به آنچه هست، قبل از آن که به وجود آید آگاه است. پس اگر کسی با برنامه ی الهی و با ایمان و آگاهی نسبت به سنت های خداوند زندگی کرد، نسبت به آنچه در آینده پیش می آید غافل گیر نمی شود و با چیزی روبه رو نمی شود که خلاف میل او باشد. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم هنگام رحلت، بدون ذره ای پریشانی و پشیمانی می فرمایند: من به سوی دوستم می روم. و امام حسین علیه السلام با آن همه مصیبت، خود را در زندگی بازنده نمی بینند و در عصر عاشورا وقتی هنوز کوچک ترین رمقی برایشان مانده عرضه می دارند: «صَبْراً عَلی قَضائِك یا رَبِّ...لا مَعبوداً غَیرك»(۲) ای

۱- مفاتیح الجنان، دعای صباح.

۲- محمد مهدی تنکابنی، ریاض المصائب، ص ۳۳.

پروردگـار من، بر حکم تو شـکیبایی می ورزم، غیر از تو معبود و محبوبی نیست. و یـا حضـرت امـام خمینی«رضوان الله تعـالی علیه» در آخر وصیت نامه ی الهی، سیاسی خود می فرمایند: «با قلبی آرام و ضمیری مطمئن از خدمتتان مرخص می شوم».

امـامی که روز ۱۴ خرداد سـال ۱۳۴۲ بر بالـای منـبر بـه نظـام شاهنشـاهی به جهت ظلم به مردم و خـودفروختگی به بیگانگـان اعتراض می کننـد و اظهار ناراحتی می نماینـد، وقتی از پاریس برمی گردند در حالی که پیروزمندانه وارد کشور شده اند، آن گاه که آن خبرنگار از ایشان می پرسـد: در چه حالی هستیـد؟ می فرمایند: «در هیچ حال!» زیرا در ذیل وظیفه ی الهی برایشان زندان رفتن و پیروزشدن یکسان است، به جهت آن که راهی را می شناسـند بالاتر از آن چه عقل خودشان تشـخیص می دهد. بعـد از جریان کاپیتولاسـیون در سال ۱۳۴۳ و اعتراض شدیـدی که حضـرت امـام به نظام شاهنشاهی داشـتند، مأموران شاه نیمه شب به خانه ی ایشان هجوم آوردنـد تا امام را به ترکیه تبعیـد کننـد، بعـداً ایشان به آقا مصـطفی گفته بودند: «آن هایی که مرا می بردنـد، همین طور از ترس می لرزیدنـد و من به آن ها دلـداری می دادم». بعد از سوار شدن به هواپیما زمانی که خدمه ی هواپیما به امام پیشـنهاد می کنند، اگر مایل باشـند اطلاعاتی از کیفیت کار هواپیما در اختیار امام بگذارند، امام بلند می شوند، در کمـال آرامش -گویـا اصـلاً تبعیـدی در کار نیست-ماننـد فردی که آمـده است دوره ی خلبانی ببینـد، سؤالات خود را از خلبان می پرسـند. رمز این نوع عملکرد و این همه آرامش و اطمینان را باید در جایی غیر از اعتماد به عقل جزئی شان جسـتجو کرد.

ص: ۱۶

خداونـد سه چیز برای مـا آفریـده است: «دین» ، «فطرت» و «جهـان هستی». اگر می خواهیـد در این دنیـا بـا آرامشِ کامل عمل کنیـد بایـد به دین الهی ایمان بیاوریـد و مطابق دسـتورات آن عمل کنید، زیرا دین الهی موجب هماهنگی انسان با جان خود – یعنی فطرت– از یـک طرف و با جهان هستی از طرف دیگر می شود. در این حالت انسان همان طور عمل می کنـد که جانش اقتضا می کنـد و طبیعت با آن هماهنگی دارد. در حالی که اگر انسان بر اساس شـریعت الهی زنـدگی نکند با دو مشـکل روبه رو می شود، یکی مخـالفت فطرت و دیگر مقـابله ی طبیعت و در نتیجه نیمی از عمرش در پریشـانی و نیمی دیگر در پشـیمانی طی خواهد شد.

انسـان هـا به خودی خود نمی داننـد چگونه بـا طبیعت تعامـل کننـد که پس از مـدتی با مشـکلات غیر قابل پیش بینی روبه رو نشونـد. از کجا می داننـد زن و مرد چگونه بایـد با همـدیگر ارتباط داشـته باشـند که مطابق فطرت و طبیعت باشد؟ آیا جز این است که بایـد خـالق عالم، یک قانون کلی برای صـحیح عمل کردن در این دنیا برای ما بفرسـتد تا بتوانیم مطابق فطرت خود و طبیعت موجود عمل کنیم؟

زندگی با کدامین عقل؟

گاهی شـما دیـده ایـد مادرانی را که ظاهر دینی و حجاب خود را رعایت نمی کنند و مثل هر مادری خوشـبختی فرزند خود را می خواهنـد، و به همین جهت تلاـش می کننـد مثلاًـ دختر شـان به کلاـس زبـان انگلیسـی برود تـا فردا در کنکور قبول شود و مدرک بالایی بگیرد تا زمانی که ازدواج

می کند شخصیتش طوری باشد که همسرش نتواند به او زور بگوید و در بین فامیلِ همسرش دارای عزت و احترام کافی باشد و در جامعه نیز آبرویی داشته باشد.

ظاهرش نشان می دهد که با عقل خودش زندگی می کند به همین جهت پیش خود می گوید: اگر کمی موهایم را از روسری ام بیرون بگذارم، متجدد و آبرومندترم، در حالی که عقل دینی می فرماید: «ای پیامبر! به همسران و دخترانت و زنان مؤمنین بگو خویشتن را بپوشانند.»(۱)

آن خانم با عقلِ جدای از دین زندگی می کند تا فرزندش صرفاً با رفتن به کلاس زبان و با ظاهر غیر اسلامی خوشبخت شود و بالاخره یا فرزندش در کنکور قبول می شود یا نمی شود، یا با آن ظاهرِ بدحجاب، با مَتَلک چند جوان به راهی کشیده می شود که حتی نمی تواند دیپلم بگیرد و یا به جوان ها توجهی نمی کند و در کنکور قبول می شود و مدرکش را می گیرد، اما آیا این دختر که مقید به دستورات الهی نیست به خاطر مدرک دانشگاهی اش در مقابل شوهرش دچار غرور نمی شود؟ و همین امر عامل ناسازگاری با شوهرش نخواهد شد؟ آیا با گرفتن مدرک دانشگاهی بدون داشتن ایمان لازم سعادت فرزندش تأمین خواهد شد و در نتیجه تمام نگرانی هایش حتی در آینده به پایان می رسد؟

آمارها نشان می دهد بیشتر طلاق ها مربوط به جوان های تحصیل کرده ی غیرمتدین است و به همین جهت آمار طلاق در شهرها بیشتر است

۱- «یا أَیُّهَا النَّبِیُّ قُلْ لِأَزْواجِکَ وَ بَناتِکَ وَ نِساءِ الْمُؤْمِنینَ یُدْنینَ عَلَیْهِنَّ مِنْ جَلابِیبِهِنَّ» (سوره ی حزاب، آیه ی ۵۹)

تا در روستاها.(۱)

با انـدک تحقیق متوجه می شویم چون این ها با عقل خودشان می خواهند زندگی و روابط بین همدیگر را تعریف کنند موفق نمی شوند و برخلاف خواسته ی درونی به اعمالی دست می زنند که بر خلاف سعادتشان است.

عقـل جزئی برای سـاختن آجر و سـیمان و خـانه و مسائـل جزئی زنـدگی مفیـد است، به عبـارت دیگر عقـل جزئی مخصـوص کارهای جزئی زنـدگی است. عقلی که ابدیت را درست بفهمد عقل الهی است که ظهورش در شـریعت الهی است. آن خانم، دلسوز فرزنـدش هست، ولی عقلش برای سـعادت فرزندش کافی نیست و ما هم اگر طبق شـریعت عمل نکنیم با شـرایطی روبه رو می شویم که می خواستیم از آن فرار کنیم و حتمـاً نیم عمرمـان در پریشانی و نیم دیگر در پشـیمانی طی می شود. قرآن در رابطه بـا فرعـون و هامـان می فرمایـد: «وَنُرِی فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُم مَّا کَانُوا یَحْذَرُونَ»(۲) و بـه فرعـون و هامـان و لشـکریانشان نمایانـدیم آن چه را از آن فراری بودنـد. نیم عمر یـک آدم غیر متـدین در پریشـانی است زیرا نمی دانـد راه حق کدام است و روش باطل چگونه است.

عقل شـریعت، عقل خـدا و طریقه ی معصوم است. انسان های معصوم مرتکب هیـچ خطایی نمی شوند، زیرا منوّر به عقل الهی هستند که عقل

۱- خانم فاطمه بـداغی نماینـده ی قوه ی قضائیه در شورای فرهنگی- اجتماعی زنان می گویـد: طول زنـدگی ۴۸ درصد زوج های مطلّقه ی جوان کم تر از ۴ سال بوده و ۵۰ درصد این جدایی ها در یک سال اول زندگی رخ داده. مسلـم تجربه نشان می دهد این طلاق ها عموما در بین زوجهای تحصیل کرده واقع می شود.(روزنامه ی ایران ۱/۱۱/۸۶)

۲- سوره ی قصص، آیه ی ۶.

خالق جهان است و آینده ی جهان در تدبیر اوست. حال باید از خود بپرسیم با کدامین عقل باید زندگی کنیم عقل جزیی بشری، یا عقل کلّی الهی؟

گرفتار گذشته، نگران آینده

گاهی آن قدر به پریشانی عادت کرده ایم و از آرامش و اعتماد محروم هستیم که نمی دانیم پریشانیم و همان نوع زندگی را که سراسر پر است از پریشانی، به عنوان زندگی می شناسیم و فکر می کنیم بقیه هم همین طور هستند که ما هستیم، و این یک مصیبت بزرگ است که انسان متوجه نشود شمع زندگی او در حال سوختن است بدون آن که بهره ای از آن سوختن برده باشد، یا نگران آینده است و مشکلات غیر قابل پیش بینی و یا نگران نظر مردم است که او را نپذیرند. مولوی در رابطه با نگرانی از آینده می گوید:

عمر

من شد فدیه ی فردای من

وای

از این فردای ناپیدای من

هین

مگو فردا! که فرداها گذشت

تا

به کلی نگذرد، ایام کشت

این شعر تذکر خوبی می دهد که عمر انسان فدای فردای ناپیدا می شود! چون همواره می گوید: فردا چه کنم؟ و باز فردا که آمد، می گوید: فردا چه کنم؟ و عملاً همواره توجه و نظرش به سوی چیزی است که هرگز به آن نمی رسد. مولوی می گوید حواست کجاست؟! تمام آن فرداهایی که به دنبالش بودی، گذشت، تو هنوز به دنبال فردایی و همه ی فرصت های

عمرت را در توجه به فرداها تمام کردی و از رشد شخصیتی که در قیامت نیاز داری محروم گشتی.

روزگار کاشتن و فرصتِ به ثمررساندن مزرعه ی عمر به سر آمد و تو هنوز به دنبال ناکجاآبادها هستی؟ مثل آن گاوی که هر روز علف هـای مزرعه ای که برایش آماده کرده بودنـد می خورد و شب هنگام با توجه به این که علف های مزرعه را خورده است، نگران بود که فردا چه بخورم. مولوی در این رابطه می گوید:

یک

جزیره هست سبز اندر جهان

اندرو

گاوی است تنها خوش دهان

جمله

صحرا را چرد او تا به شب

تا

شود زَفْت و عظیم و منتجب

شب

زاندیشه که فردا چه خورم

گردد

او چون تار مو لاغر زغم

چون

برآید صبح بیند سبزْ دشت

تا

میانْ رَسته قصیلِ سبزْ کَشت

اندر

افتد گاو با جوعُ الْبَقَر

تا

به شب آن را چرد او سر به سر

باز

شب اندر تب افتد از فزع

تا

شود لاغر زخوفِ منتجع

که

چه خواهم خورد فردا وقت خَور

سال ها

این است خوف این بقر

هیچ

نندیشد که چندین سال من

می خورم

زین سبزه زار و زین چمن

هیچ

روزی کم نیامد روزیم

چیست

این ترس و غم و دلسوزیم

باز

چون شب می شود آن گاوِ زفت

می شود

لاغر که آوه رزق رفت

مولوی بعـد از این که این مثال زیبا را مطرح می کند و ما را متوجّه ی ضـعف بینش این گاو می نماید که چگونه از نظام الهی که همواره در حال فیضان رزق به بندگانش است، غافل است، می گوید:

نفسْ،آن گاواست و آن دشت،این جهان

که

همی لاغر شود از خوف نان

ص: ۲۱

که

چه خواهم خورد مستقبل عجب

لوت

فردا از کجا سازم طلب

همواره نگران فردایی است که به وجود نیامده و لذا از نتیجه ای که امروز باید از زندگی خود بگیرد غافل است، مولوی سپس به ما روی می کند که:

سال ها

خوردی و کم نامد ز خَور

ترکِ

مستقبل کن و ماضی نگر

لوت

و پوت خورده را هم یادآر

منگر

اندر غابر و کم باش زار

به جای این که این همه نگران آینده ای باشی که نیامده است، کمی هم به گذشته بنگر که چگونه به راحتی گذشت و نگرانی تو نسبت به آن بی جا بود. باید ماوراء نگرانی از آینده، با اعتماد به عقل الهی و عمل به شریعت محمدی صلی الله علیه و آله و سلم از پشیمانی در آینده راحت شوی.

چون به فکر خودمان تکیه کرده ایم نگران فرداییم در حالی که فردا از آنِ خداست و خودش برنامه ی فردا را ریخته است پس ما باید بندگی خدا را پیشه ی خود کنیم و از او بخواهیم خودش فردای ما را درست کند. البته که اعتماد به برنامه ی الهی به معنای عدم برنامه ریزی از طرف ما نیست بلکه به این معناست که ما موظف به انجام اعمالِ مطابق با شرع هستیم، و باید در انجام وظیفه بهترین تلاش را بکنیم، اما نتیجه ی آن را به خدا واگذاریم.

وقتی متوجه شدیم صاحب و حاکم فرداها خداست – همان طور که صاحب و حاکم دیروز ما خدا بود – پس همان گونه که تلاش های روزهای گذشته ی ما آن طور که خدا خواست به نتیجه رسید، نتیجه ی تلاش های روزهای آینده ی ما نیز همان

طور که خدا مصلحت بداند به نتیجه می رسد.

ص: ۲۲

برای اکثر ما پیش آمده است که مسیر درآمد خود را طوری تنظیم کرده ایم در حالی که بعداً از مسیر دیگری نیازهای اقتصادی ما برآورده شده است. پیش خود می گوئیم با قبولی در این رشته ی دانشگاهی در آینده مسیر رفع نیازهایمان مشخص است ولی در آینده از مسیری که ربطی به رشته ی دانشگاهی مان ندارد نان می خوریم، چون آن فردایی که ما برای خود پیش بینی کرده بودیم غیر از فردایی بود که پروردگار ما برای ما برنامه ریزی کرده بود، در حالی که دنیا دست خدا بود، خدا خودش می فرماید: من رزق شما را تأمین می کنم. می فرماید: «مَا مِن دَآبَّةٍ فِی الأَرْضِ إِلاَّ عَلَی اللّهِ رِزْقُهَا»(۱) هیچ جنبده ای روی زمین نیست مگر این که رزقش با خداست. خداوند رزق انسان ها را به عهده گرفته تا انسان ها زمینه ی اصلاح خود را فراهم کنند و قیامت خود را آباد نمایند، پس باید بیش از آن که برای تأمین رزق خود برنامه ریزی می کنیم برای انجام وظیفه تلاش نماییم.

ریشه ی پریشانی زندگی ها

حضرت باقر علیه السلام می فرمایند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند؛ خداوند می فرماید: «وَ عِزّتی وَ جَلالی وَ عَظمتی وَ کبریایی و نُوری وَ عُلُوّی و ارتفاع مکانی لایؤْثِرُ عَبْدٌ هَواهُ عَلی هَوای الاّ شَتَّتْتُ علیه اَمرَهُ وَ لَبَّسْتُ علیه دُنیاهُ وَ شَغَلْتُ قلبَه بِها وَ لَمْ اُوتِهِ منها اِلاّ ما قَدَّرْتُ لَه. وَ عِزّتی وَ

ص: ۲۳

۱- سوره ی هود، آیه ی ۶ .

جَلالِی وَ عَظمتی وَ کبریایی و نُوری وَ عُلُوّی و ارتفاع مکانی لا یؤثِرُ عبدٌ هَوایَ عَلی هَواهُ اِلاّ اسْتَحْفَظَتْهُ مَلائِکَتی و کَفَّلْتُ السَّماواتِ وَ الأرَضینَ رِزْقَه وَ کُنْتُ لَهُ مِنْ وَراءِ تِجارَهِ کُلّ تاجِرٍ وَأَتَتْهُ الدّنیا وَ هِیَ راغِمهٌ»(۱) به عزّت و جلالم و عظمت و کبریائی و نور و عُلوّ و برتریِ موقعیتم قسم، هرگز بنده ای خواست خود را بر خواست من مقدم نمی کند مگر آن که امورش را پریشان و دنیایش را به هم ریخته، و قلبش را به آن مشغول کرده و از دنیا به او نمی رسانم مگر آنچه برایش مقدّر کرده ام. و به عزت و جلالم و عظمت و کبریائی و نور و عُلوّ و برتری مقامم سوگند، هیچ بنده ای خواست من را بر خواست خود مقدم نمی کند مگر این که ملائکه ام او را محافظت می کنند و آسمان ها و زمین ها را کفیل رزقش قرار می دهم و برای او برتر از تجارت هر تاجری خواهم بود و دنیا در عین تواضع به سوی او می رود.

شما طبق روایت فوق ارزیابی کنید وقتی خدایی که در عالم، حضور و تدبیر همه جانبه دارد و همراه با ملائکه کفیل امور بنده اش شود این بنده چگونه زندگی خواهد کرد و توجه داشته باشید در فرهنگ و تمدن اسلامی چگونه فضای تعالی انسان ها فراهم می شود و در نقطه ی مقابل، چگونه بشر با محور قراردادن میلِ خود به جای حکم خدا، به پریشانی خود و جامعه دامن خواهد زد. آیا بر انسان بصیر لازم نیست برای نجات خود و جامعه در نهادینه کردن فرهنگی که امثال روایت فوق متذکر می شود اقدام نماید؟

۱- کافی، ج ۲، ص ۳۳۵.

مشخص است که بایـد قیـامت خود را آباد کنیم، ولی متأسـفانه با غفلت از وظایف الهی، تمام نگرانی هایمان را برای دنیا می گذاریم و می گوییم فردا و پس فردا چه کار کنیم؟

شمـا حتماً در اطرافیـان خود هم آدم هـای صاف و ساده و هم آدم های زرنگ شارلاتان دیـده ایـد، ملاحظه کرده ایـد که در بسـیاری از موارد آن که زرنـگ و شارلاتان است و به هزار در می زنـد که پول دار شود، عموماً با مشـکلاتی پیش بینی نشـده روبه رو می شود، از ترس این که چک هایش برگشت نخورد، شب خوابش نمی برد، با این که در حدّ نیاز دارد ولی به زمین و زمان ناسـزا می گوید، وقتی چیزی گران می شود، ناله اش بیش از حد است، اگر پول دار باشد بدنش می لرزد که از دسـت ندهد و اگر دسـتش خالی باشد نگران نداشتنش است، ولی در مورد آن آدم صاف و ساده حتی اگر تنها دوچرخه ای که دارد را بدزدنـد، این قدر ساده است که منتظر است دزد، دوچرخه را بیاورد. با این همه می بینید او با این همه سادگی هیچ وقت در کارش نمانده است و اموراتش به راحتی می گذرد.

امیرالمؤمنین علی علیه السـلام می فرماینـد: کلاـه سـر این افراد سـاده می رود، ولی کسـی نمی توانـد رزقشـان را بـدزدد و لـذا زنـدگی شان به خوبی می گـذرد. امام صادق علیه السـلام می فرماینـد: امیرالمؤمنین علی علیه السـلام زیاد می فرمودند: «یقین بدانیـد که هر چه بنـده ای سـخت کوشـش کنـد و چاره اندیشـی های بزرگ و نقشه های فراوان به کار برد، خدا چنین قراری نگذاشـته که وی از آن چه در «ذکر حکیمِ» الهی برایش معین شـده، پیشـی جویـد. ای مردم ! هرگز کسـی را بر اثر هوشـی که دارد، پشیزی افزون ندهند و احدی را به خاطر

ص: ۲۵

حماقتش کم ندهند، پس هرکس این را بداند و بدان عمل کند، از همه ی مردم آسوده تر بوده و سود برد، ولی کسی که این را بداند و عمل نکند، گرفتاری و ضرر او بیش از همه مردم است. چه بسا شخصی که نعمت فراوان به او داده اند، ولی همین احسانی که به او شده، باعث درهم کوبیدن اوست و چه بسا کسانی که در بین مردم فریب خورده اند، ولی در عین حال کارشان نیز درست شده است. پس ای مرد کوشا! در کوشش خود پرهیزکار باش و از عجله کم کن و از خواب غفلت بیدار شو و در آن چه از طرف خدا بر پیغمبر نازل شده، فکر کن.»(۱)

به قول حافظ:

بشنو این نکته که خود را ز غم آزاد کنی

خون خوری گر طلب روزی ننهاده کنی

آن آقای ظاهراً زرنگ حیله گر می خواهد سر خدا نیز کلاه بگذارد؛ مثل شخصی که با عوضی گفتن بیماری اش به پزشک می خواهد سر او کلاه بگذارد، پزشک از او می پرسد: دلت درد می کند؟ او به دروغ می گوید: نه، سرم درد می کند. هر چه پزشک می پرسد او عکسش را جواب می دهد و نسخه را می گیرد و از مطب بیرون می آید و می گوید: سر پزشک کلاه گذاشتم. در حالی که در حقیقت سر خودش کلاه گذاشته است. این نکته را بدانید که اگر عقل ما با خدا ارتباط نداشته باشد، ضدّ مصالح ما عمل می کند به همین جهت زرنگی های خارج از بندگی و دیانت، همه به ضدّ ما تمام می شود. به گفته ی مولوی:

حیله

کرد انسان و حیله ش دام بود

آن چه

جان پنداشت، خون آشام بود

ص: ۲۶

۱- کافی، ج ۵ ، ص ۸۱ . برای پی گیری موضوع رزق، به کتاب «جایگاه رزق انسان در هستی» از همین مؤلف رجوع فرمائید.

در

ببست و دشمن اندر خانه بود

حیله ی

فرعون از ین افسانه بود

آری، حیله اش دام خودش می شود و لـذا همان چیزی که فکر می کنـد حیات بخش است، خون آشام از کار درمی آیـد. آن خانم می خواهـد خیلی به فرزندش کمک بکند، اما با عقل خودش؛ نتیجه اش آن می شود که از آن چه برای خود و فرزندش می خواست محروم می شود.

جلب رضایت دیگران

حتماً دقـت کرده ایـد کـه زنـدگی بعضـی از افراد، به این شـکل است که می خواهنـد بـا پُز دادن، قـدرت خـود را به نمـایش بگذارنـد. بعضـی ها تلاش می کننـد چیزی را بخرند که مردم نگویند بدبخت اند؛ این ها ملاک خوشـبختی و بدبختی شان را داشـتن دنیـای بیشتر می داننـد و این که در نظر بقیه خوشـبخت باشـند، در نظر این افراد دنیـا داری جـای دین داری را گرفته و رضـایت و تأییـد مردم جـای رضـایت و تأییـد الهی را پر کرده در همیـن راسـتا است که گـاهی آن چنـان در زنـدگی گرفتـار همـدیگر می شـویم که دیگر مزه ی ارتبـاط بـا خـدا را نمی چشـیم و بـا چنین حجـابی از خداونـد دور می شـویم و نهایتاً جز پریشانی احوال به چیزی نمی رسیم.

به ظـاهر به خـدا اظهار می داریم ما آمـده ایم با تو ارتباط برقرار کنیم ولی برای زنـدگی به انـدازه ای حساب باز کرده ایم که نمی توانیم قلب خود را برای ارتباط با خدا آزاد کنیم. شـیطان ما را مشغول گذشته ای می کند که رفت و نگران آینده ای می کند که نیامده، تا حالِ ارتباط با خدا را از ما بگیرد؛ در نماز مشغول گذشته یا آینده می شویم و از حضوری که در

مقابل خدا باید داشته باشیم محروم می شویم. یادمان می آید که چرا آن زمین را قبلاً نخریدیم که اکنون گران شود یا به فکر آن هستیم که چه زمینی بخریم که بعداً گران شود، و از این طریق ارتباطمان را با خدایی که حیّ و حاضر است از دست می دهیم. با چنین روحیه ای که امروز نگران فرداییم و فردا نگران پس فردا، آیا می توان گفت چه موقع نگران نیستیم؟

منشأ اضطراب و عامل آرامش

یک نمونه از انسان های بی دین نمی توان پیدا کرد که در آخر عمر از آنچه در زندگی گذشته خود کرده است پشیمان نباشد، همچنان که یک نمونه انسان متدّینِ واقعی پیدا نمی کنید، که در آخر عمر از آن اضطراب های زندگی که در دوران جوانی داشت آزاد نشده باشد. زیرا خود را در راهی قرار داده است که آن راه، راه بی نقص است. شما اگر به قوانین بدون نقص عمل کنید هر چقدر جلوتر بیایید بیشتر احساس می کنید به اهداف خود نزدیک شده اید.

به مرحوم آیت الله طالقانی خبر دادند که قرار است از چند جانب به ایران حمله کنند. ایشان بسیار نگران شدند و خدمت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» آمدند و خبر دادندکه قرار است روسیه از طرف شمال و افغانستان از طرف شرق و ترکیه از طرف شمال غربی و صدام نیز از مرزهای جنوبی و غربی حمله کنند!

وقتی آن اخبار را به امام دادند، امام«رضوان الله تعالی علیه» فرمودند: به ما چه مربوط است، ما هر آن چه خدا خواست انجام دادیم حالا هم تسلیم خدا

ص: ۲۸

هستیم. خـدا به ما تکلیف کرده بود این کارها را انجام دهیم ما نیز انجام دادیم، بقیه ی آن به خدا مربوط است. این جا بود که ارادت آیت الله طالقانی«رحمه الله علیه» به امام«رضوان الله تعالی علیه» شدیـدتر شـد و وقتی به نمازجمعه آمدنـد، فرمودند: «هر وقت اضـطراب مرا فرا می گیرد، خدمت این مجسـمه ی توکّل و تقوا - یعنی امام«رضوان الله تعالی علیه» - می روم و قوّت می گیرم».

امـام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» در رابطه با مبارزه با کفر و اسـتکبار می فرماینـد: «مگر بیش از این است که فرزنـدان عزیز اسـلامِ ناب محمدی در سراسـر جهان بر چوبه های دار می روند؟ مگر بیش از این است که زنان و فرزندان خردسال حزب الله در جهـان بـه اسـارت گرفته می شونـد؟ بگـذار دنیـای پست مـادیت بـا مـا چنین کنـد ولی مـا به وظیفه ی اسـلامی خـود عمل کنیم.»(۱)

حالا اگر ما کشـته نشویم، آیا نمی میریم؟ خوب فکر کنیـد، الآن وضع شـهدا بهتر است یا وضع من و شـما؟ ما در حال حاضـر مانـده ایم چه کنیم و پیوسـته نسـبت به صـحت اعمـال و تصـمیماتمان در تردیـد هسـتیم امّـا شـهدا به وقتش به خوبی وظیفه را تشـخیص دادند و گوی سـعادت را بردند و این توفیق بزرگی است که نصیب آن ها شد، چون با عقل خدا؛ یعنی شریعت الهی زندگی کردند و نهایت کارشان آنچنان عالی شد.

چرا نیـم عمر مـا در پریشـانی اسـت و نیم دیگر در پشـیمانی ولی امـام خمینی«رضـوان الله تعـالی علیه» این قـدر بـا آرامش می فرمایند: ما به وظیفه ی اسـلامی خود عمل می کنیم. غیر از این است که روش ما روشـی است که خودمان آن را ساخته ایم اما روش حضرت امام روشی بود مطابق شریعت الهی؟

۱- امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه»، در تاریخ ۸/۱/۶۸.

دین؛ یعنی صحیح زندگی کردن. دین؛ یعنی رسیدن حکم خدا از طرف قلبِ معصومِ پیامبر و امام به ما. چون پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم معصوم اند حکم خدا را کامل به ما می رسانند، همان طور که امام معصوم دین خدا را آن گونه که هست تبیین می کند.

نتیجه می گیریم که رجوع به دین؛ یعنی رجوع به عصمت و رجوع به اعمال و افکار بدون خطا و مسلّم است که برای انسان در چنین رجوعی آرامش و اطمینان هست. دین دارانه عمل نکنید؛ مطمئن باشید به آرامشی که قصد به دست آوردنش را دارید نمی رسید چرا که صحیح عمل نکرده اید و طبیعی است که مضطرب می شوید. پس باید تلاش کنیم دین دارانه عمل کنیم.

اگر عزم و اراده ی ما آن بود که مطابق دین عمل کنیم و پیامبر و امامان معصوم علیهم السلام را الگوی خود قرار دادیم، چنانچه در تشخیص اشتباه کنیم خود ائمه علیهم السلام شفاعت می کنند. شفاعت یعنی اگر قصد شما عمل به دین بود و در این راه نیز تلاش کردید، ولی در جایی لغزشی داشتید، به کمک عشق و محبت به امام معصوم، از لغزش نجات پیدا می کنید و دست شما را همان عشق می گیرد.

هم در این دنیا شفاعت داریم و هم در آخرت. باید قصد شما این باشد که با محبت و عشق به امام معصوم، خود را با دین تطبیق دهید. هر جا سست شدید همان توجهِ محبّت آمیز به امام معصوم، به شما کمک می کند و جهت شما تصحیح می شود و اطمینان مورد نیاز ظهور می نماید تا در

آخر عمر نسبت به اعمال خود با پشیمانی روبه رو نشوید. زیرا امام معصوم را که مجسمه ی شریعت و عامل به دین است، در مقابل خود داشته اید.

ما در این دنیا برای شکل دادن به سنگ و آجر و سیمان نیامده ایم، همچنان که برای گرفتن مدرک و فخر فروشی به دیگران نیامده ایم، نمی گویم خانه نباید داشت، باید مراقب بود خانه و مدرک، دینِ ما نشود وگرنه ما را از خدا و شریعت غافل می کند. بعضی وقت ها برای به دست آوردن دنیا بسیار تلاش می کنیم ولی برای به دست آوردن معارف توحیدی و عقاید صحیحی که عامل بند گی خدا می شود، تلاشی نمی کنیم. آیا قبول ندارید آن نوع داشتنی که به قیمت از دست دادن خدا باشد، داشتن بدی است. چه سود می برد انسان که دنیا را به دست آورد و خدای خود را از دست بدهد. آیا ثروتی بالاتر از خداداشتن می توان تصور کرد؟

عرفای بزرگ که طعم اُنس با خدا را چشیده اند از خدا می خواهند هر چه می خواهی از ما بگیر، ولی خودت را از ما نگیر. مولوی می گوید:

ای

خدا این وصل را هجران مکن

سرخوشان

عشق را نالان مکن

چون

خزان بر شاخ و برگ دل مزن

خلق

را مسکین و سرگردان مکن

بر

درختی کاشیان مرغ توست

شاخ

مشکن مرغ را پرّان مکن

این

طناب خیمه را بر مگسلان

خیمه ی

توست آخر ای سلطان، مکن

نیست

در عالم ز هجران تلخ تر

هرچه

خواهی کن ولیکن آن مکن

جمع

و شمع خویش را بر هم مزن

دشمنان

را کور کن شادان مکن

آیت الله حسن زاده می فرمودنـد: «الهی! همه می گوینـد: بـده، من می گویم: بگیر!» چون آدم در داشـتن، بیشـتر بایـد مواظب باشـد داشـتن هایش او را از خـدا غافل نکنـد. اگر مواظب نباشـیم و ارتباطمان با اهل دنیا زیاد باشد آهسـته آهسـته به خودمان تلقین می کنیم که دنیاداشتن چیز بدی نیست و یا اعتقادنداشتن به خدا چیز مهمّی نیست، ولی نداشتن دنیا بسیار مهم است. این فکر بسـیار خطرناک است. به همین جهت انسان های فهمیـده از حضـرت عیسـی علیه السـلام سؤال می کننـد: «یَا رُوحَ اللَّهِ مَنْ نُجَالِسُ؟ قَالَ: مَنْ یُـذَکِّرُکُمُ اللَّهَ رُؤْیَتُهُ وَ یَزِیـدُ فِی عِلْمِکُمْ مَنْطِقُهُ وَ یُرَغِّبُکُمْ فِی الْآخِرَهِ عَمَلُه»(۱) ای برگزیده ی خدا با چه کسـی همنشـین شویم؟ فرمودند: کسـی که دیدنش خدا را به یاد شـما آورد و سخن او به علم و دانش تان بیفزاید و عمل و کردارش شما را خواهان آخرت و سرای دیگر گرداند.

نقش و تأثیر تلقین

آثار تلقین، آن قدر عجیب است که گاهی انسان ها غیر واقعی ترین چیزها را به عنوان واقعیت می پذیرند و برعکس، از واقعی ترین چیزها غافل می شوند. می گویند: روزی بچّه های مکتب می خواسـتند در اثر تلقین معلّمشان را بیمار کنند تا از کلاس و درس راحت شونـد. حدود ده نفر از آن ها نقشه ای کشـیدند که دیرتر سـرکلاس بیایند و هر کدام به نحوی به معلم القاء کند که او مریض است. استاد در محلّ خود نشسته بود. نفر اوّل وارد شد، سلام کرد و اجازه گرفت که بنشیند، استاد اجازه داد، آن

۱- بحار الأنوار ، ج ۱، ص ۲۰۳.

شخص نگاهی به استاد کرد و گفت: آقا! چرا رنگتان پریده است؟ به قول مولوی به معلمش گفت:

خیر

باشد رنگ تو بر جای نیست

این

اثر یا از هوا یا از تبی است

استاد گفت برو بنشین، من سرحالم.

گفت

اُستا: نیست رنجی مر مرا

تو

برو بنشین، مگو یاوه هلا

دومی که آمد، گفت:آقا! مثل این که مریض هستید؟ سومی آمد و گفت: آقا چرا رنگ شما این طوری شده است؟ استاد گفت: فکر نکنم طوری شده باشد. چهارمی آمد و همان حرف را زد.

همچنین

تا وَهم او قوت گرفت

ماند

اندر حالِ خود، پس درشگفت

استاد آرام آرام به سلامتی خود شک کرد، دانش آموز بعدی آمد و گفت: استاد اجازه بفرمایید شما را به خانه ببریم تا استراحت کنید. بعدی گفت: آقا! چرا این قدر عرق کرده اید؟ چرا رنگتان پریده است؟ بگذارید زیر بغلتان را بگیرم. شما با این حال نمی توانید به تنهایی راه بروید و بالاخره استاد واقعاً باور کرد که بیمار است.

گشت

استا سخت سست از وَهم و بیم

بر

جهید و می کشانید او گلیم

مثل بعضـی از روزها وقتی از خواب بیدار می شویم حالت دل گرفتگی خاصّ‌ی داریم، حال اگر کسی بتواند این موضوع را به صورت واقعی در ذهن ما جای دهد که هنوز خسته اید و لازم است کمی دیگر بخوابید، ترجیح می دهیم کمی دیگر بخوابیم، بچّه ها با تلقین، اسـتاد را بیمار کردند و اسـتاد قبل از این که بیندیشد و متوجّه شود حالتش معمولی است و قضیه ی بیماری او نقشه ی بچّه هاست، احساس کرد بند از بندش می گسلد

ص: ۳۳

و عرق می کند. گاهی ممکن است من و شما نیز به وسیله ی تصوّرات و توهّمات، خودمان را بیمار احساس کنیم و در نتیجه ی آن تصورات واقعاً بیمار شویم. این جاست که نقل می کنند: خود بیماری آدم را نمی کشد، بلکه فکر این که بیمار هستم، انسان را از پای در می آورد.

حال بشنوید از استاد که در اثر تلقینِ شاگردان مریض شده است و استخوان هایش درد می کند و مغزش می سوزد و عرق می کند:

جامه

خواب افکند و استاد اوفتاد

آه

آه و ناله از وی می بزاد

رختخواب استاد را پهن کردند و او همین طور احساس درد می کرد و ناله سر می داد. بچه ها که منتظر چنین موقعیتی بودند تا از درس و استاد راحت شوند، در کوچه ها پراکنده و مشغول بازی بودند. مادران بچه ها متوجّه شدند که استاد مریض شده است و پس از چند روز از راز مریض شدن او آگاه شدند، سراغش آمدند و جریان را بازگو کردند. استاد گفت: نه، بچه ها دروغ نمی گویند. مادران گفتند: سر شما کلاه گذاشته اند. استاد گفت: نه، به وضوح مشخص است که من مریضم، چون مشغول درس و بحث بودم متوجه این بیماری که در درونم بود نشدم.

من

بُدم غافل به شغل قال و قیل

بود

در باطن چنین رنجی ثقیل

من و شما نیز ازآن استاد بالاتر نیستیم؛ به این طرف و آن طرف می رویم، با آدم های معمولی می نشینیم، می گویند: مواظب باش بدبخت نشوی!(۱)

فقط پول! فقط مقام!! و پیوسته این امور دنیایی را برای ما مهم

۱- در و دیوار شهر امروزی دعوت به دنیاست، تلویزیون هر چند برنامه هایی با ظاهر اسلامی دارد ولی تمامی تبلیغات آن این

امر را تلقین می کند که به سوی دنیا بشتابید ، پول، بانک، خرید... مبادا عقب بمانید! امروز با هر کسی که رفاقت کنی و پای درد دلش بنشینی، غم دنیا را می خورد....

جلوه می دهند. ما نیز مثل استاد بیمار شده ایم، پذیرفته ایم خوشبختی ما به پول و مقام است. بیدار شوید و خود را از این تلقینات نجات دهید! خداوند فرموده است: «اِنَّ اَکرَمَکُم عِندَاللهِ اَتقیکُم»(۱) ارزش شما نزد خدا به تقوای شماست نه به حرف های وَهمی و ارزش های دروغین که مردم از خودشان در آورده اند.

ملاک موفقیت در زندگی

متأسفانه وقتی نوجوان از مدرسه به خانه می آید، مادرش در ابتدا می پرسد چه نمره ای آورده ای؟ وقتی مادر هر روز از فرزندش می پرسد: چه نمره ای آورده ای؟ مواظب باش بدبخت و بیچاره نشوی! نوجوان کم کم باور می کند که خدا و دین، حلّال مشکل نیست، بلکه نمره مشکل گشا است، این کارِ مادر شبیه همان القایی است که به ملّا شد و او را بیمار کرد.

خداوند فرموده است: «اِنَّ اَکرمَکُم عِنداللهِ اَتقیکُم» یعنی هرکس بیشتر تقوا پیشه کند بیشتر نزد خدا ارزش مند است. آری با تقوا باش و نمره ی بیست هم بیاور. باید به فرزندانمان بگوییم نمره ی بیست می خواهید بیاورید، می خواهید نیاورید، اگر درس نخواندید ممکن است از نظر دنیایی به مشکل بیفتید، ولی اگر آدم بدی شدید زندگی را باخته اید. اگر

۱- سوره ی حجرات، آیه ی ۱۳.

درس نخواندید ممکن است زندگی دنیایی تان سخت بگذرد، ولی اگر مؤمن نشوید در زندگی آخرتی تان -که ابدیت شما را تشکیل می دهد- به سختی می افتید.

اعتماد به قول خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آن است که باور کنیم خداوند رزق دنیایی انسان را به عهده گرفته و در هر حال رزق انسان به انسان می رسد ولی اصلاح خودمان را به عهده ی خودمان گذاشته اند و در قیامت هر کس در رهن آن اعمالی است که در دنیا انجام داده است. خداوند فرمود: «کُلُّ نَفْسٍ بِما کَسَبَتْ رَهینَةٌ»(۱) هرکس در رهن آن چیزی است که در دنیا کسب کرده است. از امام صادق علیه السلام است که فرموده اند: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ الْخَلْقَ وَ خَلَقَ مَعَهُمْ أَرْزَاقَهُمْ حَلَالًا طَیِّباً فَمَنْ تَنَاوَلَ شَیْئاً مِنْهَا حَرَاماً قُصَّ بِهِ مِنْ ذَلِکَ الْحَلَالِ».(۲) خداوند عزّ و جلّ افراد را خلق کرد و همراه آن ها رزقشان را به صورت حلال و طیّب خلق نمود، پس اگر کسی آن را به صورت حرام به دست آورد، به همان اندازه از رزق حلال او کم می شود.

حالا من و شما با ترساندن فرزندانمان از رزق، وعده ی خدا در مورد تأمین رزق را نادیده گرفته ایم و همه ی فکر و ذکرمان مشغول تهیه ی رزق آینده ی او شده است و این که بندگی خدا را اصل بگیرد را فراموش کرده ایم در حالی که خداوند وعده داده «وَمَن یَتَّقِ اللَّهَ یَجْعَل لَّهُ مَخْرَجًا *

۱- سوره ی، مدثر، آیه ی ۳۸.

۲- کافی، ج ۵، ص ۸۰.

وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَـا يَحْتَسِبُ»(۱) هرکس تقوا پیشه کنـد خداونـد برای او بصـیرت ایجاد می کنـد و رزق او را از مسـیری که او حساب نمی کند به او می رساند.

اگر فلان بقّال برای رضای خدا بقّالی کند، هم رزقش می رسد و هم دینش حفظ می شود، ولی اگر برای شکمش بقّالی کند، نه رزقش مرتّب است و نه دین او، چون انسـان هـا با بی دینی خود رزق مقسوم شان را تنگ می کننـد. تجربه ی تاریخی به ما نشـان داد که بعـد از دوران دفاع مقـدس چون حرصِ داشـتن دنیا ما را گرفت، زنـدگی مان سـخت تر شـد، با این که در حال حاضـر امکانات بیشتری در اختیار داریم. پس این قاعده را نباید فراموش کرد که هرچه از شـریعت الهی بیشتر فاصـله بگیریم و از تقوی دورتر شویم زندگی مان بیشتر در پریشانی و پشیمانی فرو می رود.

هدف گمشده

حضـرت امیرالمؤمنین علیه السـلام به فرزنـد خود می فرماینـد: «اعْلَمْ يَـا بُنَيَّ أَنَّکَ إِنَّمَا خُلِقْتَ لِلْآخِرَهِ لَا لِلـدُّنْيَا وَ لِلْفَنَاءِ لَا لِلْبَقَاءِ وَ لِلْمَوْتِ لَا لِلْحَيَاه»(۲) بدان ای فرزندم که تو برای آن جهان آفریده شده ای نه برای این جهان، و برای نیستی در این دنیا آفریده شـده ای، نه برای زندگانی جاودان، و برای مردن آفریده شده ای، نه برای زنده بودن. خداوند ما را برای این خلق کرده اسـت که با آماده کردن خود در این دنیا، به ابدیت بپیوندیم و در آن عالم، با

۱- سوره ی طلاق، آیات ۲ و ۳.

۲- نهج البلاغه، نامه ۳۱.

زنـدگی حقیقی خود روبه رو شویم، ولی از بس در دنیا فرو رفته ایم، یادمان می رود که کار و هدفمان چیست؛ فراموش کرده ایم برای چه هـدفی در این دنیا آمـده ایم، می گویند: دو نفر به طرف ایسـتگاه قطار رفتند، وقتی به ایسـتگاه رسـیدند، فهمیدند قطار نیم ساعت پیش حرکت کرده است. برای قطار بعـدی که نیم ساعت دیگر می آمد بلیط تهیه کردند و تصـمیم گرفتند در این فاصله در کافه ی کنار ایستگاه استراحت کنند، با هم گرم صحبت شدند، وقتی سراغ قطار رفتند، متوجّه شدند که قطارشان نیم سـاعت پیش رفته است، مجـدداً برای نیم سـاعت دیگر بلیـط گرفتنـد و باز در کافه مشـغول صـحبت شدنـد و وقتی به خود آمدند که قطار ۱۰ دقیقه پیش حرکت کرده بود. مانـده بودند چه کار کنند تصـمیم گرفتند برای پنجاه دقیقه ی دیگر که قطار می آیـد بلیط دیگری تهیه کننـد. در این فاصـله دوباره به کافه رفتند و این بار مواظب بودند سـر وقت در ایسـتگاه باشـند یک دفعه به خود آمدند و دیدند قطار در حال عبور است. یک نفر از آن ها به سرعت دوید و خود را به قطار رساند ولی دوست او وسط ایسـتگاه ایستاده بود و همین طور می خندیـد. وقتی از علّت خند ه اش پرسـیدند، جواب داد: آن شـخص که سوار شد و رفت، آمده بود مرا بدرقه کند و من مسافر بودم، حالا او رفته و من این جا هستم.

معنی غفلت از هـدفی که برای آن آمـده ایم به همین صورت است که طرف به جهت حرصِ سوارشـدن رفیقش خودش سوار شـد، حرصِ داشـتن دنیا موجب می شود فراموش کنیم ما برای چه کاری اینجا هستیم. پیام پیامبران خدا این است که ای انسان ها ! شما به این دنیا آمده اید تا بندگی

کنید و از این طریق جان خود را با پروردگار عالم آشنا نمایید و در قیامت بتوانید از اُنس با خدا بهترین بهره ها را ببرید. ولی همه ی چیزهای دنیا را گرفته ایم و بندگی خدا را رها کرده ایم. پروردگار ما می فرماید: «ما خَلقْتُ الجِنَّ وَ الإنسَ اِلاّ لِیعبُدوُنَ»(۱) جن و انسان را خلق نکرده ام مگر برای عبادت. پس هر کاری که ضدّ بندگی خدا است، ضدّ موجودیت ما است و معنی حقیقی ما را از ما می گیرد. وقتی هدف اصلی زندگی را فراموش کردیم، کم خوردن برایمان ضرر می شود، و گرسنگی بلا می گردد؛ بر عکس پیامبران که گرسنگی را نعمت می دانستند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمایند: «أَفْضَلُکُمْ مَنْزِلَةً عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَی أَطْوَلُکُمْ جُوعاً وَ تَفَکُّراً»(۲) برترین شما در نزد خدا کسی است که گرسنگی بیشتری کشیده و در خداوند متعال تفکر بیشتری نموده باشد. ما نیز باید از خداوند بخواهیم گرسنگی هایی را که به پیامبرش عطا کرده است به ما نیز عطا فرماید تا زلال شویم.

یکی از عرفا می گوید: «تو لیاقت گرسنگی نداری، خداوند گرسنگی را به حبیب خودش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می دهد.»(۳) آیا خداوند پیامبرش را دوست نمی داشت که این همه سختی به او داد؟ ما هدف زندگی در دنیا را فراموش کرده ایم و از زندگی دنیایی انتظاراتی داریم که باید در زندگی

ص: ۳۹

۱- سوره ی ذاریات، آیه ی ۵۳.

۲- مجموعه ی ورام(تنبیه الخواطر)، ج ۱، ص ۱۰۰.

۳- برای توجه به برکات گرسنگی به کتاب «روزه دریچه ای به عالم معنا» از همین مولف رجوع بفرمایید.

قیامتی جستجو کنیم. عزیزان متوجه باشید که ما به این دنیا آمده ایم که مانند انبیاء به تعالی برسیم و از این دنیا برویم، آمده ایم در این دنیا تا راه ارتباط با خدا را با بندگی خالص پیدا کنیم. نمی گویم مشکلات اقتصادی نیست عرض بنده آن است که مراقب باشید هدفِ به دنیاآمدنتان را فراموش نکنید، زیرا اگر هدف اصلی فراموش شد در تشخیص موضوعاتِ مهم به اشتباه می افتیم و چیزهایی برایمان اهمیت پیدا می کنند که ارزش واقعی ندارند و برای چیزهایی غصه می خوریم که ارزش غصه خوردن ندارند، در این صورت خودمان را باید ملامت کنیم.

آثار انتقام خدا

شما فکر می کنید با غفلت از هدف اصلی زندگی، خداوند شمشیر انتقامش را بر ملّتی که به دین پشت کند و در طلب دنیا و استفاده از آن اسراف کند، نمی کشد؟ آیا فکر می کنید با این روندِ مصرف، آینده ی خوبی در انتظار ملّت است؟ آب را اسراف می کنیم! گوشت را اسراف می کنیم و... چه چیزی را اسراف نمی کنیم؟ آیا شما امّت آن کسی نیستید که بالای منبر، پیراهنش را تکان می داد تا بخشکد، چون پیراهن دیگری نداشت؟ و چون هدف اصلی زندگی دنیایی را به خوبی می شناخت اصل را برداشتن هر چه بیشتر دنیا قرار نداده بود.

آیا ما همانند اولیاء الهی تنها وقتی پیراهنمان پاره و مندرس می شود آن را عوض می کنیم یا این که هدف خود را در داشتن پیراهن های متنوع

می دانیم؟(۱)

در راستای غفلت از هدف اصلی زندگی در دنیا، خانه هایمان را عوض می کنیم چون مدلش تغییر کرده است و متوجه نیستیم که قرآن می فرمایـد: «والله عَزیزٌ ذُوانتِقام»(۲) و خداوند شکست ناپذیری است دارای انتقام. یعنی کسی که به بندگی خدا تن ندهـد و به دین خدا پشت پا زند، خداوند از او انتقام می گیرد. چون آن طور که شایسته بود از فرصت ها و امکانات استفاده نکرد.

انسانی که هدف خود را فراموش کند ملاک هایش به هم می خورد، نه دشمن خود را درست می شناسد و نه دوست خود را، همچنـان که نه آثـار سوء کفر را می شـناسد و نه برکـات ایمان را. اگر می خواهیـد ثمره ی ایمان را بچشـید و ارزش نبوّت را بیابیـد و آفات کفر کافران را در زنـدگی شان درک کنیـد، ابتدا باید آفات بی هدفی آن ها را بفهمید تا معلوم شود شـرک به خدا عین بی هدفی است و هر اندازه انسان بیشتر از توحید فاصله بگیرد بیشتر در زندگی سرگردان می شود. اهل دنیا یک روز آرام نیستند؛ اگر به روان کاوی غربی ها و غرب زده ها بپردازید، درمی یابید که روح غربی یعنی

۱- اقتصاد به شـیوه ی غربی مبتنی بر تولید انبوه است و لذا بدون مصـرف انبوه به مشکل می افتد بنابراین هلاکت این اقتصاد، قنـاعت است. برای اینکه چرخ عظیم آن بچرخـد بایـد مرتب مصـرف کرد، بایـد بـا ورود مـدهای جدیـد و پی درپی، مردم را همواره به خرید واداشت. برای اطلاعات بیشتر در این زمینه به کتاب «توسـعه و مبانی تمدن غرب» تألیف شـهید آوینی مراجعه کنید.

۲- سوره ی آل عمران، آیه ی ۴.

اضطراب!! «اریک فروم» روانشناس معروف می گوید: «۸۵٪ از بیماری های مردم آمریکا بیماری روانی است.»(۱)

مردم همیشه چوب بی دینی شان را خورده اند در حالی که ملّت ما دارای شریعت والایی است که اگر به آن عمل کند و مقید به دستورات آن باشد دنیا و آخرتش آباد می گردد. اسلام آن قدر ظرفیت دارد که اگر مسلمانان مقید به دستورات اسلام شوند بدون آن که نیاز باشد زندگی در دنیا را محدود کنند و گوشه نشینی پیشه نمایند، از ارتباط با عالم بیکرانه ی ملکوت هم بهره مند شوند.

بالاترین ارزش و مهم ترین شخص

شخصی نزد امام جعفر صادق علیه السلام آمد و عرض نمود: یابن رسول الله نافله های زیادی از من ترک شده است، ولی به تمام واجبات کاملاً عمل کرده ام. امام فرمودند: «نافله هایت را قضا کن!» آن شخص گفت: یابن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم این قدر زیاد است که حساب آن در دستم نیست. امام فرمودند: «تخمین بزن و قضا کن!» یعنی امام زمان شما می فرمایند: نه تنها باید واجباتتان را انجام دهید، بلکه باید با انجام نافله ها به اندازه ی ظرفیت خود داغِ بندگی را بر خود بزنید.

گاهی اوقات نمازمان را سریع می خوانیم، در حالی که هیچ کاری نداریم و پس از آن در گوشه ای می نشینیم. علت این امر آن است که

۱- اریک فروم، متولد ۲۳ مارس ۱۹۰۰ و متوفی در ۱۸ مارس ۱۹۸۰، روانکاو و فیلسوف اجتماعی آلمانی تبار.

مقصـد بودنمان در این دنیا را گم کرده ایم و چیزهایی که مقصـد اصـلی ما نیست برای ما مهم شـده است. اُنس با خـدا را که سرمایه ی اصلی ما در قیامت است به چیزی نمی گیریم.

پیامبر خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم می فرمایند: «اَفضلُ النّاسِ مَن عَشَقَ العباده فَعانَقَها وَ اَحَبَّها بِقَلبِهِ و باشَـرَها بِجَسدهِ وَ تَفَرَّغَ لَها فَهُوَ لایُبالی عَلی ما اَصبَحَ مِنَ الدُّنیا عَلی عُسرٍ اَم عَلی یُسر»(۱) برترین مردم آن کسـی است که عـاشق عبادت است و آن را در آغوش می گیرد و بـا تمـام قلب آن را دوست دارد و بـا بـدن خود همراهِ آن است و خود را برای عبـادت از بقیه ی کـارها فارغ می کند، چنین کسی اصلاً نگران نیست که امروزش به سختی بگذرد یا به آسانی.

ملاحظه کنید در نظام ارزشـی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای بشریت آورده اند، برترین فرد، کسی است که به عبادت خدا عشق بورزد و مسیر زندگی خود را در جهت عبادات خدا تعیین کند، ولی ممکن است جامعه با ارزش هایی که از خود ساخته، چیزهایی را در نظر ما ارزشـمند سازد که هرگز در پایان زنـدگی به کارمان نیاید و ما را در تنهایی طاقت فرسایی رها کند. نکته ای که نباید فراموش شود این است که بندگی، غیر از نماز خواندن صِرف است، زیرا ممکن است بسیاری نماز بخوانند، ولی بنده نباشـند. مگر شـیطان نماز نمی خواند؟ بندگی یعنی جریان دادن عبودیت خدا در زندگی، یعنی سامان دادن تمام زندگی براساس شریعت الهی، نه فقط انجام برخی از دستورات دینی آن هم از روی عادت و بدون حضور. در

۱- وسایل الشیعه، ج۱، ص۸۳.

یک کلام، دین؛ یعنی پذیرش و حضور ولایت خدا در تمامی شئون زندگی. این است آن بندگی که زندگی دنیایی انسان را کاملاً به ثمر می رساند.

اگر با معرفتِ کامل حقیقتاً دین را انتخاب کنیم و به آن علاقه مند شویم و خوب به آن عمل کنیم، نوع انتخاب و ارزش گذاری هایمان در زندگی به کلی عوض می شود. مناسبات ما با همدیگر در مسیر کمک به بندگی همدیگر می شود. شیطان قسم خورده هر کاری، به غیر از بندگی خدا را برای ما زیبا جلوه دهد و ما را به انجام آن امور دعوت کند، فکر نکنیم ما از دسترس شیطان بیرون هستیم. باید تلاش کنیم تا بیرون بیاییم. قرآن می فرماید: شیطان گفت: «رَبِّ بِما أَغْوَیْتَنی لَأُزَیِّنَنَّ لَهُمْ فِی الْأَرْضِ وَ لَأُغْوِیَنَّهُمْ أَجْمَعینَ»(۱) پروردگارا! چون مرا گمراه ساختی، من آنچه را در زمین هست در نظر آن ها زینت می دهم، و همگی را گمراه خواهم ساخت.

چقدر شیطان تلاش می کند تا به ما وانمود کند وظایف دینی بی ثمر و سخت است مثلاً به عده ای القاء می کند مسیر شما تا محل نماز جمعه دور است، ولی خوش گذرانی های لغو را برای انسان زینت می دهد تا فکر سختی و دوری محل را نکنیم.

باید متوجه باشیم در مواردی که علاقمند به انجام وظایف دینی نیستیم شیطان دنیا را برای ما زیبا کرده و اهداف دنیایی را با اهمیت جلوه داده، ما وظیفه داریم با یادآوری ابدیتی که در پیش داریم نقشه ی شیطان را خنثی

۱- سوره ی حجر، آیه ی ۳۹.

کنیم، در آن صورت است که اهمیت نبی و نبوت برایمان معلوم می شود. چون از طریق شریعت الهی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای ما آورده است می توانیم ابدیت خود را آباد کنیم. دائماً باید متوجه باشیم شیطان نمی گذارد ما توفیق دینداری داشته باشیم و باید با این بی توفیقی مبارزه کنیم و هیچ راهی جز این نداریم که بدانیم در راه دین داری لازم است با نفس اماره و شیطان مبارزه کرد. اگر می خواهید از اضطرابی که جهان را فرا گرفته است آزاد شوید باید دینداری کنید. مراحل دین داری عبارت است از اولاً: خدا را یافتن و ثانیاً: از طریق بندگی خدا مطابق شریعت الهی، با خدا مأنوس شدن. گفت:

اوّل

قدم آن است که او را یابی

دوم

قدم آن است که با او باشی

نه این که فقط خدا را قبول داشته باشید بلکه لازم است دل را به خدا بدهید و تا آخر با او باشید، این کار غذای جان انسان ها است، ولی همّت می خواهد تا وارد چنین حالی شویم. گفت:

گر

تو خواهی حُرّی و آزادگی

بندگی

کن، بندگی کن، بندگی

از

خودی بگذر که تا یابی خدا

فانی

حق شو که تا یابی بقاء

از بس دل به خدادادن آسان است و مطابق فطرت ما است که باورمان نمی آید در عمل دینی این همه برکت و رحمت هست. در روایات داریم اگر در نماز جماعتی که تعداد آنها بیش از ده نفر بود شرکت نمودید، ملائکه نمی توانند ثواب آن را حساب کنند. چون عملی است مطابق فطرت و در این حالت نظام عالم با جان انسان هماهنگ می شود. وقتی پرده ی دنیا

عقب رفت می فهمیم چه خبر بوده است. خداوند از طریق

ص: ۴۵

پیـامبران خود آن چه را فردا آشـکار می شود به مـا خبر داد و شـیطان همین امروز را برای مـا بـا اهمیت جلوه داد و مـا را وارد هزاران مشـکل کرد، مشکلاتی که با رجوع به دین خدا و رعایت دستورات الهی، تماماً برطرف می شود. اما نه با دین نیم بند، بلکه با دین جـدّی و دین داری جانانه. دینی که تنها منحصـر به انجام بعضـی عبادات نباشـد. دینی که تمام ابعاد زندگی را در همه ی حالات در بربگیرد. بـا عمیق کردن معـارف الهی است که می توان جـدّی دین داری کرد تـا پریشـانی هـا تمام شود و نتیجه بگیریم که شـریعت الهی چه نعمت بزرگی است. بنـدگی کردن به این معنا است که قبله ی جانتان خـدا باشد نه فرزند و همسر و خانه و پول.

گـاهی اوقات انسان حرف هایی را از کسانی می شـنود که هرگز انتظار شـنیدن چنین حرف هایی را از انسان عاقل نـدارد. می گویند ما دنیا را برای فرزندانمان می خواهیم! پس بفرمایید از یک طرف فرزندان شما، مقصد و مقصود شما هستند و از طرف دیگر شـما خـدای فرزنـدانتان هستیـد که سرنوشت فرزنـدانتان را تعیین می کنیـد! به من بگوییـد کدام یک از شـما هستید که پـدرتان توانست مشـکلات اصـلی شـما را حل کنـد؟ زنـدگی ما و فرزنـدانمان تماماً در دست خداست، هرگز نباید این چیزها جای خـدا را بگیرد. نه ما می توانیم با تلاش های دنیایی سرنوشت فرزنـدانمان را مـدیریت کنیم و فکر کنیم وقتی دنیا را برای فرزنـدانمان خواستیم کـار تمـام است و نه بایـد مقصـد و مقصود خود را فرزنـدان خود قرار دهیم. قرآن می فرمایـد در بعضـی مواقع همسران و فرزندان شما دشمن شما خواهند شد و شما را

ص: ۴۶

از مسیر بندگی جدا می کنند، در این صورت «فَاحْذَرُوهم» از آن ها فاصله بگیرید.(۱)

زندگی یعنی راهی برای عشق به خدا و دین نعمتی است برای تحقق صحیح چنین عشقی. وقتی خداوند به پیامبرش می فرماید: «قُل لا اَسئَلُکُم عَلَیهِ اَجراً الّا المَوَدهَ فِی القُربی»(۲) ای پیامبر! به مردم مؤمن بگو: من از اجر رسالتم چیزی نمی خواهم مگر این که به نزدیکان من مودّت و دوستی کنید. می خواهد مسیر دینداری را با عشق به اولیاء معصوم نورانی کند.

ملاحظه بفرمائید که این دوستی قسمتی از شریعت الهی است و وقتی می فرماید: اجر رسالت من مودت و محبت به نزدیکانم است به این معنا است که می خواهد به شریعت الهی درست جواب دهید و بهترین نتیجه را بگیرید. باید مسیر دینداری را به محبت اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که انسان های معصومی هستند بکشانید، به همین جهت در تبیین آیه ی فوق می فرماید: «قُلْ ما سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ»(۳) بگو آن چه از جهت اجر رسالتم از شما خواستم به نفع شما است و دینداری شما را کامل می کند. با رجوع به اهلِ بیت رسول خدا علیهم السلام همه ی دین را قبول کرده ایم و به فرموده ی حضرت رضا علیه السلام تا تمام زندگی ما دینی نشود، مزه ی دین داری را نمی چشیم. چرا نباید تا آن جا که ممکن است زندگی خود را به دین

۱- سوره ی تغابن، آیه ی ۱۴.

۲- سوره ی شوری، آیه ی ۲۳.

۳- سوره ی سبأ، آیه ی ۴۷.

نزدیـک کنیم و در تفقّه در دین و دین فهمی سـستی به خـود راه نـدهیم و به سـوی علمـایی برویم که دین را می فهمنـد و می خواهند بفهمانند؟

در راسـتای رجوع به علماء است که حضـرت صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در جواب کسی که تکلیف خود را در زمـان غیبتِ حضـرت پرسـید فرمودنـد: «امَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَهُ فَـارْجِعُوا فِیهَـا إِلَی رُوَاهِ حَـدِیثِنَا فَـإِنَّهُمْ حُجَّتِی عَلَیْکُمْ وَ أَنَـا حُجَّهُ اللَّه»(۱) در پیش آمـدهای دینی به راویـان اخبـار و احادیث ما مراجعه کنیـد زیرا ایشان حجّت من بر شـما هسـتند و من حجّت خـدایم بر ایشان. و یا حضـرت امام عسـکری علیه السـلام می فرماینـد: «فَأَمَّا مَنْ کَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِناً لِنَفْسِهِ حَافِظاً لِدِینِهِ مُخَالِفاً عَلَی هَوَاهُ مُطِیعـاً لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِّ أَنْ یُقَلِّدُوه»(۲) هرکس از فقیهان که نفس خود را پاس دارد، و دین خود را حفظ کنـد، و به مخالفت با هواهای خویش برخیزد، و فرمان خدای را اطاعت کند، بر عوام است که از او تقلید کنند.

چقـدر اسـتکبار جهانی تلاش می کند روحانیت را از ما بگیرد، پس معلوم می شود در بین روحانیت خبری هست که آن ها از آن فرهنگ و محتوایی که روحانیت حامل آن هسـتند، نگران اند. از خود بپرسـید اگر فرهنگ موجود در روحانیت چیز مهمّی نیسـت، پس چرا دشـمنانِ ملّت تلاش می کننـد جوانـان مـا را از روحـانیت دور کننـد؟ مسلّم بدانیـد نظر به روحـانیت، نظر به شریعت است. امام حسین علیه السلام می فرمایند: «مَجارِی الأُمور

۱- إعلام الوری بأعلام الهدی، شیخ طبرسی، ص ۴۵۲.

۲- الإحتجاج علی أهل اللجاج،احمد بن علی طبرسی، ج ۲، ص ۴۵۸.

و الَاحکـامِ عَلی أیـدِی الْعُلمـاء بِالله الاُمَناءِ عَلی حَلالِهِ وَ حَرامِهِ»(۱) بعـد از امـام معصوم بایـد مجاری امور به دست علمای الهی باشـد کـه حلال و حرام شـریعت را می شناسـند. حضـرت امـام خمینی«رضـوان الله تعـالی علیـه» می فرماینـد: من بـا تمـام این جناحهایی که برای اسـلام خدمت می کنند، چه جناح های روحانی که از اول تا حالا خدمت کرده اند و چه جناح های دیگر، از سیاسـیون، از روشـنفکرها که برای اسـلام خـدمت می کننـد، من به همه ی این هـا علاقه دارم و از همه ی این ها هم گلایه دارم. اما علاقه دارم چون وقتی انسان ببیند گروه هایی در خدمت انسان هسـتند، در خدمت انسانیت هسـتند، در خدمت اسـلام که انسان ساز است هسـتند، چاره ندارد الّا این که علاقه داشـته باشد به آن، از آن طرف گلایه هم هست برای این که می بینم در بعضی نوشته هایشان، راجع به علمای اسلام، راجع به فقه اسلام، اینها یک قدری زیاده روی کرده اند، یک قدری حرفهایی زده اند که مناسب نبوده است. ما می بینیم این اسلام را در همه ی ابعادش روحانیون حفظ کرده اند، یعنی معارفش را روحانی حفظ کرده، فلسـفه اش را روحانی حفظ کرده، اخلاقش را روحانی حفظ کرده، فقهش را روحانی حفظ کرده، احکام سیاسـی اش را روحانی حفظ کرده. از اول که زمان پیغمبر بوده است و دنبالش زمان ائمه، این علمای شـیعه بودنـد که جمع می شـدند دور ائمه علیهم السـلام و احکام را از آن ها اخـذ می کردنـد و در اصولی که چهار صـد تا کتاب بوده است نوشـته انـد... اینها همه با زحمت علمای شیعه، فقهای شیعه درست شده است. تمام ابعادی که اسلام دارد و قرآن دارد، آن مقداری

۱- مستدرک الوسایل، میرزا حسین نوری، ج۱۷، ص۳۱۵؛ بحارالانوار، ج۹۷، ص۷۹.

که درخور فهم بشر است، تمام اینها را این جماعت عمامه به سر- به قول این آقایان، عمامه به سر و ریش دار- این ها درست کرده اند. تا این جا اسلام را این ها رسانده اند، اسلام بی آخوند اصلاً نمی شود. پیغمبر هم آخوند بوده؛ یکی از آخوندهای بزرگْ پیغمبر است. رأس همه ی علماء پیغمبر است. حضرت جعفر صادق علیه السلام هم یکی از علمای اسلام است.(۱)

با توجه به رجوع به علماء است که تأکید می کنیم ولایت فقیه ادامه ی شریعت است و حضور شریعت در زندگی؛ یعنی عمل به دستوراتی که پریشانی و پشیمانی نمی آورد.

ابتدا و انتهای شریعت

اگر از بنده بپرسند شریعت از کجا شروع می شود؟ عرض می کنم: از خدا شروع می شود و با بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ولایت امامان علیهم السلام امتداد می یابد تا ولایت فقیه. زیرا حاکم اسلامی مظهر شریعت است. آیا می شود دین داری کرد و نسبت به ولی امر مسلمین ارادت نداشت؟ ما نباید ولایت فقیه را از جنبه ی سیاسی صِرف در محافل بحث کنیم و از ابعاد روحانی و معنوی آن غفلت نمائیم و ندانیم به همان دلیل که ولایت الهی را پذیرفته ایم ولایت فقیه را قبول داریم، چون ولایت فقیه ظهور ولایت خدا است در زمان غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف. ابوسفیان با دین به صورت سیاسی صِرف برخورد کرد. او می گفت: محمد از طرف بنی هاشم دین آورد تا با بنی امیه مقابله کند. او متوجه نبود که وَحی الهی و شریعت محمدی صلی الله علیه و آله و سلم

۱- صحیفه ی امام، ج ۳، ص ۲۳۴. ۱۰ آبان ۱۳۵۶.

یعنی چه. این نوع نگاه سیاسی به دین، دین داری نیست؛ دین یک حقیقتی است از عالم غیب، باید به آن ایمان آورد و به آن عشق ورزید و روح و روان خود را با آن آشنا کرد. در همین رابطه عرض می کنم ولایت فقیه نیز یک مسأله ی شرعی است که سیاست آن هم عین دیانت آن است، نه این که یک مسأله ی سیاسی صرف باشد. معلوم است که در دین داری کامل، سیاست نیز نهفته است و ما بر اساس تبرّی از کفر و شرک می گوئیم «مرگ بر آمریکا».

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حامل دین خداست و اهل بیت علیهم السلام ادامه ی نبوت اند، جهت تبیین درست دین. علمای دین ادامه ی امامت و شریعت هستند، از این رو امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» فرمودند: «قضیه ی ولایت فقیه یک چیزی نیست که مجلس خبرگان ایجاد کرده باشد. ولایت فقیه یک چیزی است که خدای تبارک و تعالی درست کرده است. همان ولایت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هست»(۱)

اگر ما نتوانیم مسائل فکری مان را با ولایت فقیه حل کنیم، آن طور که لازم است ارتباط کامل با شریعت پیدا نکرده ایم و قلب ما به طور همه جانبه با دین خدا مرتبط نشده و همان طور که عرض کردم بنا به فرمایش امام رضا علیه السلام مزه ی دین داری را نخواهیم چشید و مسلّم نیم عمرمان در پریشانی و نیم دیگر در پشیمانی می رود؛ زیرا با نپذیرفتن

۱- صحیفه ی امام، ج ۱۰، ص ۳۰۸.

ولایت فقیه؛ ولایت طاغوت را پذیرفته ایم.(۱) کسانی که مسأله ی ولایت فقیه برایشان حل نشده است، روح عبودیتشان ضعیف می ماند و به عبودیت همه جانبه نمی رسند.

آری! شریعت، یک تحفه ی الهی است، اگر بخواهیم در دنیا و آخرت، اضطراب و پشیمانی نداشته باشیم باید به شریعت؛ یعنی نبوّت، امامت و فقاهت، دل ببندیم، باید به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام رجوع کنیم تا حیات زمینی مان هماهنگ با نظام هستی و بر مبنای فطرت انسانی تحقق یابد و در نهایت، زندگی و انتخاب های ما، بر ضدّ ما نباشد؛ همین امر، علت نیاز ما به دین و شریعت است.

«والسلام علیکم و رحمهالله و برکاته»

ص: ۵۲

۱- عنایت دارید که دین؛ یعنی پذیرش ولایت مطلق خدا در زندگی. ولایت مطلق خدا به رسول او انتقال یافته و پس از آن به امام رسیده است؛ دلیل این سخن، آیه ی۵۵ سوره ی مائده است که می فرماید: «انّما وَلیکُمُ اللهُ وَ رَسُولُه وَ الذینَ آمنوا الذین یقیمُون الصلوه و یؤتون الزکاه و هم راکعون» بنابراین، نپذیرفتن ولایت امام؛ یعنی ردّ ولایت رسول و در نهایت، ردّ ولایت الله. حال در عصر غیبت، امام معصوم ولایت در دین را به ولی فقیه افاضه نموده است. پس، ردّ ولایتِ نماینده ی امام ردّ ولایت خود امام است و به هر اندازه از ولایت امام دور شویم به ولایت کفر نزدیک شده ایم.

جلسه دوم: فلسفه ی تقلید از فقیه

اشاره

ص: ۵۳

بسم الله الرحمن الرحیم

دین داری و جواب گویی به فطرت

ممکن است این سؤال برای عزیزان مطرح شود که چرا ما باید در رابطه با دستورات و احکامی که دین خدا داده است از فقیهان تقلید کنیم؟! و فلسفه ی تقلید از فقیه چیست؟! چرا نباید خودمان تکلیف مان را از دین بگیریم؟! سؤال کننده در این سؤال، حقّانیتِ دین را قبول دارد ولی می خواهد فلسفه ی تقلید در اموری مثل نماز و روزه را بداند.

برای روشن شدن موضوع لازم است متوجه باشیم ما در این دنیا با سه چیز روبه رو هستیم که عبارتند از: «دنیا»، «فطرت» و «دین»، به این معنا که از یک طرف در دنیایی زندگی می کنیم که قواعد و قوانین خاص خود را دارد و از طرف دیگر فطرتی داریم با گرایش ها و کشش های مخصوص به خود و دینی که خداوند همراه با عقاید و اخلاق و اعمالی که انسان را به سعادت دنیایی و آخرتی می رساند از طریق پیامبران فرستاده است.

همه می دانیم که عالَم را خدا خلق کرده و اعتقاد داریم خداوند با علم و حکمت خود این عالم را خلق نموده و معتقدیم همان خدای حکیمی که انسان را خلق کرده، بر اساس حکمتش برای هدایت انسان، دین

ص: ۵۵

فرستاده تـا انسـان هـا به کمـال واقعی خـود برسـند. پس دین داری عبـارت است از بـاور به مجمـوعه ای از حقـایق و عمـل به دسـتوراتی که از طرف خـدا آمـده است تا انسان در زندگی دنیایی خود بتواند هدف صـحیحی را دنبال کند و در اهداف غیر واقعی سـر گردان نمانـد. علاوه بر «دنیـا» و «دین»، که از طرف خـدا است، «فطرتِ» انسـان نیز حقیقتی است که خداونـد آن را سرشـته است و قرآن در این رابطه می فرماید: «فِطْرَهَ اللهِ الَّتی فَطَرَالنّاسَ عَلَیْها»(۱) یعنی اصل وجود انسان سرشتی است الهی که مردم را بر آن سرشـته است و تأکید می فرماید: دین الهی با فطرت انسانی منطبق است. و در ابتدای همین آیه و خطاب به همه ی انسان ها می فرماید: «فَأَقِمْ وَجْهَکَ»(۲) رو کن به دینی که مطـابق فطرت تو است، یعنی درست همـان چیزی را که فطرت و ذات انسـان می خواهـد، «دین» نیز همان را به انسان متـذکر می شود. یعنی مطلوب حقیقی ما همان است که دین به آن دعوت می کنـد و اگر انسـان هـا معتقـد به عقایـد و باورهـای دینی شونـد و دسـتورات دین را عمل کننـد، به مطلوب حقیقی شان می رسند.

انسـان هـا در زنـدگی دنیایی فراموش می کننـد چه می خواهنـد و مطلوب حقیقی جانشان چیست، مثل این که گاهی آن قـدر خسـته انـد که نمی دانند گرسـنه هسـتند و یا گاهی آنقدر مریض اند که نمی دانند نیاز به غذا دارند. همین طور که بیماری ها باعث می شود ما نیازهای واقعی خود را فراموش

۱- سوره ی روم، آیه ی ۳۰.

۲- همان.

کنیم، مشغولیات دنیایی باعث می شود ما از نیازهای فطری خود غافل شویم.

از آن جایی که جان ما در مشغولیات زندگی دنیایی از مطلوب حقیقی اش غافل می شود و نیازهای حقیقی اش را فراموش می کند، خداوند از طریق رسولانِ خود ما را متوجّه این مسئله ی مهم می کند و می فرماید: «دین»، غذایِ فطرت و جان شما است و اگر فطرت الهی در زندگی مورد غفلت قرار نگیرد، دقیقاً انسان دین خواه و دیندار خواهد بود.

پس اوّلاً؛ طبق عقایدی که دارید خدا جهان را آفریده و بر اساس دلایل توحیدی متوجه اید که چون خداوند علیم و حکیم است نظام عالم را به کامل ترین شکل خلق کرده است. ثانیاً؛ بر اساس مطالبی که در بحث نبوت بیان شده خداوند دین حقّی را برای بشر ارسال فرموده که شدیداً نیاز بشر است. ثالثاً؛ فطرت انسان، سرشتی است الهی و بر اساس توحید و رجوع به خداوند شکل داده شده است. این نکته ی اخیر را، هم خودِ انسان به طور وجدانی می تواند متوجه شود و هم انسانی که به حقّانیت قرآن پی برده است از تذکرات قرآن متوجه می شود که قرآن تماماً غذای جان ما است و یادآور اموری است که جان ما با آن ها به آرامشِ لازم می رسد.

سه واقعیت با یک حقیقت

حال یک مثلث را در نظر بگیرید که دارای سه زاویه است؛ یکی زاویه ی «تشریع» و یا شریعت و دین الهی و دیگری زاویه ی «اَحسن بودن خلقت دنیا» و یکی هم زاویه ی «فطرت انسانی»؛ اگر ملاحظه کنید می بینید

که اجزاء این مثلث به هم گره خورده انـد و هرکـدام مکمل و لازمه ی دیگری هسـتند. سه واقعیت اند با یک حقیقت. اگر آن حقیقت بر قلب پیـامبر خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم نازل شود، اسـمش می شود شـریعت الهی؛ همان حقیقت وقتی در کلّ عـالم جلوه کنـد، اسـمش نظـام تکوین می شود؛ که همـان عـالَم وجود است و همـان حقیقت وقتی در بنیـان انسـان جلوه کند اسـمش می شود فطرت؛ در حـالی که همه دارای یک حقیقت انـد که در ظروف مختلف ظهور کرده است. مثل نور بی رنگی که به شیشه های رنگین برخورد کند و به رنگ همان شیشه ها در آید و ظهور نماید.

اگر متوجه نکته ی فوق باشـید و بدانیـد «عـالَم هستی» و «جان انسان» و «دین خـدا» همه از خـدا صادر شـده و همه دارای یک حقیقت می باشـند، می فهمیم انسان ها تنها وقتی در سـلامت روحی و جسـمی به سـر می برنـد که در عالمی که خداونـد خلق کرده، از طریق عمل به شریعت، به فطرت خود جواب مثبت دهند و از این طریق با عالَم تکوین و جهان هستی هماهنگ شوند.

همه معتقـدیم عالَم، مخلوق خداوند است و دارای اسـتعدادها و ظرفیت های خاصـی است که اگر ما بر اساس دین خداوند در عالم زنـدگی کنیم آن ظرفیت ها در اختیار انسان قرار می گیرند و اگر انسان ها با قوانین شـریعت الهی- که قوانین حق است- در عالم زندگی کنند، در واقع هماهنگ با جهان هستی زندگی کرده اند و در این حالت جهان و قوای عالم با تمام امکانات و اسـتعدادهایش در اختیـار آن هـا است. چنین آدم هـایی کاری نمی کننـد که نظام عالم هستی با آن ها درگیر شود و آن ها از رسیدن به

اهـداف متعـالی شـان محروم گردنـد. خداونـد در قرآن می فرمایـد: «وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُری آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنا عَلَیْهِمْ بَرَکاتٍ مِنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ وَ لکِنْ کَذَّبُوا فَأَخَذْناهُمْ بِما کانُوا یَکْسِبُونَ»(۱) و اگر اهل شـهرها و آبادی هایی که هلاک شدنـد، ایمان می آوردند و تقوا پیشه می کردند، برکات آسمان و زمین را بر آن ها می گشودیم؛ ولی آن ها حق را تکذیب کردند؛ ما هم آنان را به کیفر اعمال شان مجازات نمودیم.

راز آسودگی در دنیا

درست است که جهـان مـادّی به جهت این که در پـایین ترین درجه ی وجـودی قرار دارد، دارای تنگناهـا و محـدودیت هـای زیادی است، اما به جهت آن که مخلوق خداوند است برای کسـی که بر اساس دین خدا عمل کند بستری می شود تا او بتواند به اهـداف دنیایی و آخرتی اش دست یابد و چنین کسـی در دنیا با همه ی محدودیت هایی که دنیا دارد، به مشـکل نمی افتد، چون همـان خـدایی که خـالق این جهـان است، بـا علم به همه ی تنگناهـایی که جهان مادی دارد، شـریعت و دین الهی را می فرسـتد تـا انسـان هـا در همین جهان به کمالات لازم برسـند و لـذا پس از آن که فرمود از بهشت برای مـدتی محـدود به زمین هبوط کنید، می فرماید: «فَإِمَّا یَأْتِیَنَّکُم مِنِّی هُدًی فَمَن تَبِعَ هُدَایَ فَلَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلَا هُمْ یَحْزَنُونَ»(۲) پس چون در

۱- سوره ی اعراف، آیه ی ۹۶.

۲- سوره ی بقره، آیه ی ۳۸.

زمین از طرف من برای شما هدایتی آمد، هرکس از هدایت من پیروی کند برایش نه نگرانی نسبت به آینده است و نه غم زندگی گذشته را دارد.

«فطرت» به عنوان بنیاد انسان و سرشتی که خداوند آن را شکل داده، گرایشی است به آنچه دین خدا به آن دعوت می کند و روح انسان می طلبد و به آن نیاز دارد. به این صورت که روح ما، چیزی را می خواهد که دین می گوید و دین هم به چیزی دعوت می کند که خدای جهان برای سعادت بشر نازل کرده و جهان هستی نیز براساس همان سنّت ایجاد شده است.

حقیقت انسان

فطرت انسان غیر از جسم انسان و یا غرایزی است که مربوط به جسم انسان است. جسم ما ربطی به حقیقت ما ندارد و ما بدون این بدن هم خودمان، خودمان هستیم. همان طور که در خواب های صادق، بدون این بدن، خود را در صحنه هایی احساس می کنید که بعد از مدتی با این بدن با همان صحنه ها روبه رو می شوید، پس شما بدون این بدن خودتان هستید و بدن شما و غرایزی که مربوط به بدن شما است نقشی در حقیقت شما ندارد. فطرت انسان همان مبنا و اصل و سرشت و پایه و بنیان انسان است. اصل و حقیقت انسان، فطرت اوست. بدن انسان، اصل انسان نیست، بعد از مدتی آن را می گذارد و می رود. همین طور که در خواب، هر شب که می خوابید، بدنتان را می گذارید و می روید. ولی فطرتِ شما همواره با شماست و فطرت، مطلوب خودش را دارد و آن را می خواهد و آنچه را

بـدن می خواهد غیر از آن چیزی است که فطرت می خواهد. مطلوب بدن انسان راضـی کردن غرایز و خوردن غذاهایی اسـت که بـدن را و نسـل او را حفـظ کنـد، ولی مطلوب فطرت قرب الهی است و به همین جهت فطرتـاً نیـاز به «دین» دارد تـا خود را متعالی گرداند و به قرب الهی برساند، یعنی هدف و آرزویِ بنیاد و اصل شما، خدا است و دینِ خدا راه و رسم صحیح زندگی کردن بر روی این زمین است تا انسان به قرب الهی برسد.

چگونه دین داری کنیم؟

وقتی روشن شـد انسـان هـا در عمق جانشـان یعنی در فطرتشان، طالب خـدا هسـتند و تنها از طریق دین داری با جواب دادن به گرایش های فطری و هـدایت درونی، روی این زمین صـحیح زندگی می کنند، حالا نیاز دارند بدانند چگونه دین داری کنند. در این رابطه خودِ دین می فرماید: دین داری یعنی داشـتن «عقاید» صـحیح و رعایت «اخلاق» فاضله و عمل به «احکام شرعی». «عقایـد صـحیح» چیزی است که ابتدا با به کاربردن عقل می توانیم به آن دست یابیم و از باورهای خرافی و غیر واقعی خود را نجات دهیم و سپس سـعی کنیم قلب خود را بـا نور آن حقـایق آشـنا گردانیم. «اخلاق فاضـله» را با اُسوه قراردادن حرکات و رفتارهـای پیـامبران و ائمه ی معصومین علیهم السـلام می توان به دست آورد. «احکـام شـرعی» و آداب دین را بایـد به کمک «فقیه» از دین گرفت. بنابر این ما از طریق داشـتن عقایـد صـحیح و اخلاق فاضـله و احکام شـرعی، مطابق فطرت خود عمل می کنیم و به مقصد

ص: ۶۱

اصلی که درست زندگی کردن در زمین و رسیدن به قرب الهی است، دست می یابیم.

فقیه کیست؟

عالمان دین برای رسیدن به «عقاید صحیح» علم کلام را شکل دادند تا بر مبنای آیات الهی و سخنان معصومین علیهم السلام بفهمیم کدام باور حق است و کدام عقیده باطل و خرافی و وَهمی است و برای رسیدن به «اخلاق فاضله» علم اخلاق را تدوین کردند تا بر مبنای آیات الهی و سیره و سخنان معصومین علیهم السلام بدانیم کدام رفتار صحیح است و کدام رفتار غیر اخلاقی است و صحیح نیست. علماء برای رسیدن به «احکام شرعی» علم فقه را نیز تدوین نمودند تا بر مبنای آیات الهی و سخنان معصومین علیهم السلام معلوم شود واجب چیست و حرام کدام است و کدامین اعمال مباح یا مستحب و یا مکروه است و چه عملی شرط صحت است و چه عملی جزء عبادت. حال این سؤال پیش می آید که فقیه کیست؟! در اصطلاح دینی «فقیه» یعنی کسی که در زمان غیبت امام معصوم علیهم السلام با تعمّق در دستورات دین، حرام و حلال دین خدا را معلوم می کند تا در شرایطی که دسترسی به امام معصوم امکان ندارد، ما از آداب زندگی دینی در روی زمین محروم نشویم و امامان معصوم نیز ما را به فقها ارجاع داده اند. هرکس توانایی کشف حکم خدا را در امور فوق داشته باشد فقیه است. اگر شما هم مقدمات لازم را جهت کشف حکم خدا در مقدمات استنباط مثل علم رجال و اصول فقه و ... طی کنید فقیه می شوید، بروید درسش را بخوانید،

ص: ۶۲

تحقیقاتش را بکنید، روش و خط مشی آن را درست طی کنید، شما هم فقیه می شوید. به نظر بنده وقتی انسان بر روی فقه مطالعه می کند و متوجه عظمت آن می شود به این نتیجه می رسد که علمی مظلوم تر از فقه در این دنیا نیست. فقه در اسلام و به خصوص در شیعه، یک نظام علمی بسیار دقیق و منضبطی است و حاصل بیش از هزارسال تعمق در متون دینی است، تا صاحبان علم فقه دقیق ترین راه کارها را در عمل به مسلمانان نشان دهند.

ما امروزه برای این که یک موضوع اجتماعی را در مراکز مربوطه بررسی کنیم ساعت ها کار می کنیم تا به یک نتیجه برسیم، مثلاً ـ در هسته های مشاوره ی تربیتی، راجع به این که «چرا بچه ها دروغ می گویند» ده ها جلسه می گذاریم و در آخر هم هرکدام چیزی می گوییم بدون آن که نتیجه ای دقیق و همه جانبه به دست آورده باشیم، زیرا در فرهنگی به سر می بریم که تحت تأثیر علوم انسانی دنیای مدرن، هیچ اصول منسجم و دقیقی در دست نداریم، ما حقیقتاً در فرهنگ مدرن نمی دانیم «انسان» و «جهان» و «برنامه ی انسان در جهان» چیست؟! نمی دانیم برنامه ای که باید روشن کند انسان چگونه در جهان زندگی کند از کجا باید بیاید؟! همان طور که نمی دانیم انسان در نهایت باید به کجا برسد؟! در حالی که بیش از هزار سال است که ما سابقه ی تفکّر فقهی در حوزه های علمیه داریم. یعنی بیش از هزار سال است علمای ما تلاش کردند روش های صحیح را در امر «عقاید» و «اخلاق» و «احکام»، بر مبنای وَحی الهی و سخنان معصومین علیهم السلام بیابند و بر اساس وَحی الهی و سخنان معصومین علیهم السلام و تعقّل، نظام فقهی ما را تنظیم کنند تا ما در موقعی که با مسائل دینی روبه رو

می شویم سر گردان نباشیم و این امر یعنی تلاش در متون دینی. موضوعات فقهی در فقه با دقت بیشتر دنبال شده است زیرا عموم مردم نسبت به موضوعات فقهی حساسیت بیشتری از خود نشان می دهند.

علم فقه با نظم خاصی همچنان جلو آمده و کامل شده است. مثلا یکی از مقدمات این علم، علم اصول فقه است که می بینیم مثلاـ در مورد دلالت الفاظ بحث می کند تا یک فقیه بتواند به هنگام رجوع به الفاظ قرآن و روایات، با یک برداشت قاعده مند، احکام خدا را از این الفاظ استخراج کند. به عنوان نمونه، بحث می کند: چگونه می توان از یک کلام، قاعده ای کلّی استفاده کرد؟ الفاظی که دلالت بر عموم می کنند، چگونه تخصیص و استثناء می خورند؟ اگر دلیلی که در بردارنده ی استثناء بود، دچار اجمال شد، آیا می توان در مورد اجمال به عام مراجعه نمود یا نه؟ از چه الفاظی می توان حکم الزامی فهمید و از چه الفاظی حکم غیر الزامی؟ آیا الفاظی هستند که دارای مفاهیمی خارج از مدلول ابتدایی خود لفظ باشند؟ چگونه می توان با این الفاظ برخورد کرد؟ اگر در موردی آیه یا روایتی نبود بایستی چگونه حکم الهی استخراج شود؟ اگر مضمون دو روایت با همدیگر تعارض داشتند کدام یک را باید مقدم کنیم؟

این ها و ده ها مباحث مشکل دیگر از مباحث دقیقی است که برای استخراج احکام بایستی پاسخی موشکافانه به تک تک این سوالات داده شود.

به عنوان مثال در یکی از مباحث فقهی می بینیم مطرح می شود که اگر شخصی پولی قرض کند و در مقابلِ این قرض، مالی را به صورت رهن

(گرو) نزد قرض دهنده بگذارد آیا رهن گیرنده (مرتهن) حق فروش رهن را دارد؟ اگر زودتر از موعد مقرّر آن رهن را بفروشد تکلیف این معامله اش چه می شود؟ اگر خود شخصی که این مال را رهن گذاشته (راهن) قبل از این که قرضش را اداء کند آن رهن را بفروشد معامله اش صحیح است یا نه؟ اگر صحیح است آیا نیاز به رضایت مرتهن (قرض دهنده ای که این مال را به عنوان رهن گرفته بود) هست یا نه؟ اگر مرتهن رضایت دهد آیا معامله صحیح می شود؟ اگر صحیح شود آیا این معامله از زمانی که رضایت داده صحیح به حساب می آید و یا از زمانی که راهن آن معامله را انجام داده بوده؟(۱)

۱- همین بحث را مرحوم شیخ انصاری، از علمای بزرگ و بنام شیعه در کتاب «مکاسب» مطرح می فرماید و ابتداء، دلیل باطل نبودن این معامله را مطرح کرده و سپس دلیل نظریه ی کسانی که قائل به بطلان هستند را طرح و بررسی می فرماید و پس از آن با ناصحیح دانستن نظریه ی بطلان، از این مسأله صحبت به میان می آورد که اگر مرتهن، به معامله ای که توسط راهن انجام شده رضایت دهد و در اصطلاح آن را اجازه نماید، آیا این اجازه کاشفه است (به این معنی که این اجازه کشف می کند و روشن می نماید که آن معامله از همان ابتدای معامله دارای اثر بوده) یا این که ناقله می باشد (به این معنی که پس از صدور اجازه، آن معامله آثار خود را پیدا می کند و این آثار شامل آثار قبل از اجازه نمی شود)؟ آیا اگر مرتهن در ابتداء گفت من راضی به این معامله نیستم ولی پس از مدّتی رضایت داد، می توان معامله را با این رضایت جدید نیز صحیح بدانیم؟ ایشان دلیل هر دو نظر را مطرح می کنند ولی خودشان به این نتیجه می رسند که چون مرتهن آن فروشی که از طرف راهن انجام شده بود را با ابراز عدم رضایت از تأثیر انداخت آن معامله باطل شده است. سپس ایشان این مسأله را مطرح می کنند که اگر مرتهن به این معامله نه رضایت دهد و نه آن را ردّ نماید ولی راهن با اداء قرض خود موجب شود مال رهنی از گرو طلبکار خارج شود، آیا می توان به آن معامله ای که در زمان رهن محقق شده بود اکتفاء کرد و آن را صحیح دانست؟ ایشان اینجا نیز بحث دقیقی مطرح می کنند که یکی از آن ها بحثی است که در اصول از آن به «تمسک به عام یا استصحاب حکم مخصص» نام می برند و به این نتیجه می رسند که به صرف خارج شدن این مال از گرو طلبکار، معامله صحیح می شود.

فقها در هر امری تک تک روایات و آیات را بررسی می کنند و مو را از ماست بیرون می کشند تا حکم خدا را در رابطه با «احکام»، از متون دینی اخذ نمایند تا انسان های متدیّن و غیر مجتهد نسبت به احکام دینی سرگردان نباشند.

با کمی تحقیق در نظام فقهیِ هزار ساله ی شیعه، متوجه می شوید یک نظام علمی بسیار دقیق و حکیمانه و با حفظ تمام اصولِ تفکّر و تحقیق، در فقه مطرح است و این درحالی است که در تمام دانشگاه های دنیا، سابقه ی تحقیق به دویست سال هم نمی رسد و آن هم نه با آن دقّت و حوصله ی شبانه روزی و همه جانبه که در حوزه های علمیه وجود دارد. بسیاری از مردمِ ما فکر می کنند فقهای ما می روند در حجره ها می نشینند، تعدادی از آیات و روایات را جمع آوری می کنند و سپس رساله ی خود را می نویسند. عموماً در جریان روند تفکّر فقهی و در کنار آن ملکه ی اجتهاد مجتهدین و قدرت استنباطی که تنها مخصوص عده ای خاص از علما است، قرار ندارند و لذا مسأله ی فقه و فقاهت را دست کم می گیرند.

ملاحظه فرمودید که سابقه ی دانشگاه های دنیا بیش از دویست سال نیست آن هم نه این که در تمام این دویست سال، تحقیق و تفکر در آن مراکز سیر تکاملی داشته است، بلکه گاهی روش هایی را در علوم انسانی و جامعه شناسی دنبال کرده اند که بعد از مدتّی مجبور بودند از آن روش ها

دست بردارند و هنوز هم بشریت به یک نظام همه جانبه ی قابل اطمینانی در نظام دانشگاهی دست نیافته است.(۱)

ص: ۶۷

۱- آقای اتین ژیلسون در کتاب «نقـد تفکر فلسـفی غرب» فضای غربِ بعـد از قرون وسطی را مطرح می کند. بنده خلاصه ای کوتاه از نظرات ایشان را خـدمتتان ارائه می دهم. او می گوید: «در قرن ۱۴ و ۱۵ غرب گرفتار جوّی شد که وَحیِ منسوخ شده دیگر به آن کمـک نمی کرد لـذا گرفتـار تضاد و شـکاکیت ها گشت. نتیجه ی آن جنگ و دعواها، تفکر دکارت در قرن ۱۷ شد که به همه ی گذشته پشت کرد به امید آن که طرحی نو در اندازد. خواست همه چیز را در قالب و روش ریاضی بیاورد، و عملاً از این طریق معارف زیادی را از حوزه ی معرفت خارج نمود و بعد لایب نیتس ثابت کرد قوانین دکارت در باب حرکت از لحـاظ ریاضـی غلـط اسـت و جـان لاـک هـم پـایه هـای مکتب دکـارت را از بُن برانـداخت. جـان لاـک مکتب دکـارت را برانـداخت، همـان طور که دکـارت اسـکولاستیک را مورد حمله قرار داد. بـا مکتبِ ریاضـیِ دکـارت بشـر یک ماشـین شـد و ماتریـالیسم پدیـدار گشت. و از طرفی در اثبات عالم ماده درمانـده بود. برای جبران این مشـکل لایب نیتس گفت: خداونـد به حکمت بـالغه ی خویش اشـیاء را طوری سازمـان داده که هر حالتی که برای بـدن اتفاق می افتـد، مقارن است با حالتی که در نفسِ محاذی همان بـدن اتفاق می افتد. اسپینوزا گفت: جهانِ فکر، جنبه و حالت روح خدا است و عالم ماده حالت امتداد خدا است. مالبرانش گفت: اصـلاً ما جهان خارج را نمی توانیم اثبات کنیم، بلکه خـدا در ما صورت های ذهنی ایجاد می کنـد و ما به آن صورت های مجرد دانائیم و در ملاقات بارکلی با مالبرانش بارکلی از سـخن مالبرانش به این نتیجه رسید که اصلاً جهان خـارج همه روح است و نه مـاده و مـالبرانش بسیار ناراحت شـد. در اواخر قرن هفـدهم در سال ۱۶۸۷ با طرح «مبانی ریاضـی فلسـفه ی طبیعیِ» نیوتن، مبانی طبیعی و مابعدالطبیعی دکارت زیر سؤال رفت. وقتی دکارت گفت: ما هیچ گونه ایده ی واضـح و متمایزی از چگونگی تأثیرِ جسـمی بر جسمی دیگر نداریم، هیوم هم آمد اصل علیت را نفی کرد و خدا را هم به عنوان علت نپذیرفت. کانت بدون رویکرد به وَحی به صحنه آمد و خواست طرحی نو دراندازد که به مشکلات حاصل از تفکر دکارت بر نخورد. کانت گفت: «عصـر ما به تمام معنا عصر انتقاد است و هر چیزی باید تسلیم انتقاد باشد» نه دین و نه قانون نباید از انتقاد به دور باشـند. کـانت گفت مـا نمی خواهیم مثـل دکـارت اَدای ریاضـیات را برای اثبـات نظرات خود درآوریم. و خودش کلاً روش اسـتدلال عقلی را زیر پا گـذارد و اصالت اخلاق را پیش کشـید و گفت: احساس می شود بعضـی از کارها را باید انجام داد و از بعضـی کارهـا پرهیز نمود و این حـالت، «تکلیف» نـام دارد. و حالاـ اخلاق است که از طریق کانت آمـده است مسائل فلسـفی بشر را حل کند، کشاکش بین قانون طبیعت و قانون اخلاق چیزی بود که کانت نتوانست از آن بیرون آید. همین آقای کـانت که در جـوانی ثـابت کرده بـود مـا هیـچ چیز دربـاره ی خـدا نمی دانیم اکنـون در سـنین پیری به این فکر افتـاده بود که خودش می تواند خدا باشد گفت: «خدا موجودی بیرون از من نیست، بلکه فقط فکری است در درون من...» بعد از سرود رُسُو درباره ی «وجـدان» و به دنبال سـرود کانت درباره ی «تکلیف»، حالا دیگر نوبت فیخته بود که درباره ی «اراده» سـرود بخواند. گفت: «ای اراده ی زنـده و متعال! به هیـچ اسـمی مسـمّی و به هیـچ فکری محاط نیستی، من خوب می توانم روح خویش را به سوی تو برافرازم زیرا من و تو از هم جداشدنی نیستیم و آواز تو در درون من است و آوای من در درون تو». شیلینگ خواست فلسفه ی فیخته را تفسیر و توجیه کند، ولی فیخته گفت شیلینگ اصلاً فلسفه ی مرا نفهمیده است. هگل گفت خدا چیزی است که در طول زمان، خود را کامل می کند و ناپلئون خط سـیر خدا است و بعد در بستر مرگ گفت: تنها یک نفر حرف های مرا

فهمید و آن هم نفهمید.اگوست کنت خواست با جامعه شناسی، بشر را هدایت کند، گفت قوانین اجتماع را کشف می کنیم و بشر را هدایت می نمائیم. گفت: اول بشر گرفتار خرافه و جادوگری بود و بعد چند خدایی و بعد توحید و از توحید به علم و حالا ـ همه چیز براساس علم تفسیر می شود. اگوست کنت تحت عنوان انسانیت و عشق به انسانیت، دین تازه ای را به وجود آوردکه خود آقای کنت، «پاپِ» آن دین بود که هدفش ترقی علمی است. فوئرباخ گفت: ما خدا را ساخته ایم و نه خدا ما را. و مارکس گفت حرف فوئرباخ را توسعه دهیم تا ماده اصالت یابد و نه خدا و بالاخره انسان میمون راست قامت شد».(اتین ژیلسون، نقد تفکر فلسفی غرب، ترجمه ی دکتر احمد احمدی) ملاحظه کنید چگونه وقتی بشریت ارتباط خود را با مبانی دینی و روش فقهی جدا کرد، در علوم انسانی هر روز گرفتار فکری است که هیچ اطمینانی به آن ندارد.

در روش تجربی، با فرض این که زمین مرکز منظومه ی شمسی است خسوف و کسوف را پیش بینی می کردند و پیش بینی آن ها درست درمی آمد، بعد هم که مشخص شد زمین مرکز منظومه ی شمسی نیست و

ص: ۶۸

خورشید مرکز منظومه ی شمسی است باز پیش بینی خسوف و کسوف درست در می آید، این نشان می دهد که نباید گمان کنیم اگر از یک نظریه به نتایج قابل قبولی رسیدیم دلیل بر آن است که آن نظریه درست است و از آن چه در عالم واقع است خبر می دهد.

با اثبات آن که خورشید مرکز منظومه ی شمسی است کوهی از سؤالات و تئوری ها مطرح شد و بعد آرام آرام یک رشد نسبی در رابطه با نگاه ما به افلاک شکل گرفت، حال این نوع رشدی که در اثر دویست سال تحقیقات دانشگاهی در این موضوعات حاصل شده را با تحقیقات هزارساله ی شیعه در فقه و علوم انسانی و فلسفی در حوزه ها مقایسه کنید تا معلوم شود ما با چه سرمایه های ارزشمندی روبه رو هستیم. علاوه بر این، در نظام دانشگاهی وقتی استاد به درجه ی دکترا رسید و در موضوعی به اصطلاح صاحب نظر و مجتهد شد اکثراً با انگیزه ی گرفتن حقوق در آخر ماه تلاش می کنند و رشته ی دانشگاهی آن ها بیشتر برایشان یک منبع درآمد است تا زندگی خود را بگذرانند، در صورتی که مجتهدین در حوزه های علمیه اگر عاشق علم نباشند و تمام وجود خود را صرف تحقیق نکنند هرگز مجتهد نمی شوند و نمی توانند به آن درجه از اجتهاد برسند که بتوانند نظریه ی فقهی بدهند.

روش حوزه

در حوزه های علمیه؛ یک طلبه بنای خود را این طور می گذارد که تا آخر عمر در رابطه با مسائل دینی تحقیق کند و به واقع هم علوم دینی چنین

وسعتی را دارند که همواره ما را جلو ببرند، مثل نظر به نور است که از یک جهت با آن روبه رو می شوید و روشنایی لازم را جهت دیدن اطراف به دست می آورید و از جهت دیگر متوجه نور شدیدتری هستید که باید به سوی آن حرکت کنید. به همین جهت یک مجتهد این طور نیست که سر ساعت ۸ صبح بر سر درس خود حاضر شود و ساعت ۲ بعدازظهر هم درس را ترک کند و بعد به استراحت و تفریح بپردازد، بلکه فرهنگ حوزه های علمیه و فقهای ما آن طور است که شب و روز نمی شناسند و تمام زندگی شان تحقیق در دین است تا بتوانند تکلیف مردم را از متن دین، در هر زمانی و هر شرایطی استخراج کنند. در حوزه های علمیه تفقه در دین همه ی زندگی فقها را تشکیل می دهد و هرگز ارزیابی نمی کنند که آیا حقوقی که می گیرند در حدّ کاری که انجام می دهند هست یا نه، اصلاً این حرف ها نیست. حیات و زندگی و نفس کشیدن یک فقیه با تحرّک در دین و تفقّه در متون دینی یکی شده است و تا این روحیه پیش نیاید کسی فقیه نمی شود و نمی تواند حکم فقهی بدهد و به قول معروف بتواند بر «عروه الوثقی» حاشیه بزند. این از نکات بسیار مهمی است که بدانیم ما در حوزه های علمیه سابقه ی هزارسال تحقیقِ منظمِ همراه با چنین روحیه ای داریم و این برای ما شرایطی را به وجود آورده که فقهای ما به کمک آن روحیه نه تنها وظایف فردی مسلمانان را به خوبی برای آن ها روشن می کنند، بلکه تحت عنوان حکومت دینی می توانند به بهترین نحو جامعه را در امور سیاسی و اقتصادی و تربیتی تغذیه نمایند هرچند در مورد

اخیر هنوز در اول راه هستیم و حوزه ها آن طور که باید در فقه سیاسی و حکومتی مثل فقه در امور فردی رشد نکرده اند.

در روش حوزوی، در مسیر پروریده شدن افراد جهت رسیدن به اجتهاد، گاهی بر سر یک موضوعی یک نفر موضع انکارِ کامل می گیرد و هیچ پیش فرضی را به راحتی نمی پذیرد تا طرف مقابل با دلایل کاملاً محکم نظر خود را اثبات کند و از این طریق نسبت به هیچ موضوعی سرسری عبور نمی شود و این طور نیست که از ابتدا موضوعات را صرفاً با روحیه ی پیروی از گذشتگان پذیرفته باشند زیرا در آن صورت افراد، مقلد خواهند بود و نه مجتهد. این همه نوآوری فقهی که در طول تاریخِ هزارساله ی فقه ظهور کرده تا آن جایی که میرزای شیرازی براساس مبانی فقه شیعه، استعمال تنباکو را حرام می کند و یا حضرت امام«رضوان الله تعالی علیه»، ولایت فقیه را به عنوان یک نظریه جهت تأسیس یک نظام و یک تمدن در مقابل تمدن غربی، مطرح می کنند، همه در راستای روحیه ی بازبینی مجتهدین در متون فقهی و اِعمال اجتهاد نمودن بر اساس زمان و مکان است.

در بین مجتهدین یک روش زودباورانه که حالا ـ زود مطلب را تمام کنند به چشم نمی خورد و یا این که بخواهند بر اساس بودجه ای که در اختیار دارند تحقیق کنند. در حوزه های علمیه تحقیق تا آن جا جلو می رود که مجتهد یقین کند به مطلب رسیده است زیرا باید تک تک فتواهایی که می دهد برایش مسلّم شود و به همین جهت کار با حدسیات جلو نمی رود.

ص: ۷۱

رجوع به کارشناس

آنچه در این بحثِ مختصر خواستم برای عزیزان عرض کنم آن است که بدانند فقیه در فرهنگ شیعه کسی است که با آن روش و با سابقه ی هزار ساله بر روی احکام تحقیق می کند تا تکالیف دینی ما را در حال حاضر از متون دین استخراج کند، از طرفی ما در این جهان وقتی می توانیم درست زندگی کنیم که دینی زندگی کنیم و وقتی بخواهیم دینی زندگی کنیم باید حکم دین را بیابیم و فقها در این امر کمک شایانی به ما می کنند.

ملاحظه فرمودید که دین، مشتمل بر «احکام» و «اخلاق» و «عقاید» است.(۱) عقاید را باید با تحقیق و تعقل به دست آورد لذا شما هرگز نمی توانید توحید و نبوّت و معاد را تقلید کنید، باید با سرمایه ی عقل و فکر به آن دست یابید، به همین جهت آغاز هر رساله ای نوشته شده؛ «اصول دین تحقیقی است نه تقلیدی» و اخلاق را نیز با توجه به سیره ی اهل البیت علیهم السلام می توانیم به دست آوریم. امّا در مورد کشف احکام و عمل به آن ها یا باید خودمان فقیه باشیم و یا باید به فقیه رجوع کنیم. اگر بخواهیم در این دنیا منطبق بر فطرت الهی خود زندگی کنیم، ضروری است که از

۱- در روایت داریم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند: «إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ آيَةٌ مُحْكَمَةٌ أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ وَ مَا خَلَاهُنَّ فَهُوَ فَضْل» (الکافی، ج ۱، ص ۳۲) همانا علم سه چیز است: آیه ی محکمه، فریضه ی عادله، سنت پا برجا، و غیر از این ها فضل است. آیه ی محکمه به اصول عقاید اشاره دارد، و فریضه ی عادله اشاره به علم اخلاق است که بر انسان واجب است خود را متخلق به آن بکند و سنت قائمه اشاره به احکام شریعت یعنی مسائل حلال و حرام دارد.

فقیه کمک بگیریم تا احکام الهی را که هماهنگ بر فطرت و نظام عالم است از متون دینی استخراج کرده و با اجتهادِ خود تکلیف امروز ما را برای ما روشن کند و برای این که بتوانیم احکام الهی را از قرآن و حدیث استخراج کنیم نیازمند یک روش تحقیق دقیقی هستیم که مربوط به «علم فقه» است و فقها آن را به عهده گرفته اند. بنابراین فلسفه ی تقلید از فقه بر این مبنا است که می خواهیم حکم خدا را در زندگیِ فردی و اجتماعی خود پیاده کنیم تا مخالف نظام هستی و فطرت خود عمل نکرده باشیم. برای این که حکم خدا را در زندگی پیاده کنیم، باید در دین تفقّه کنیم و آن احکام را بیابیم، حال که خودمان – به جهت وسعت و عمق دین – نمی توانیم این کار را بکنیم از فقیهی تقلید می کنیم که توانایی چنین کاری را دارد.

کتابی را که فقیه در آن، احکام خدا در امور فردی را ارائه می دهد، «رساله ی عملیّه» می نامند. انصافاً برای آن که یک مجتهد یک رساله ی عملیه بدهد به اندازه ی چندین دکترا باید وقت و انرژی و فکر صرف کند تا به کمک سرمایه ی فقاهتِ هزار ساله و تفکّر و ملکه ی اجتهادش، حکم خدا را به ما اعلام کند.

این یک روش عاقلانه است که در هر امری باید به کارشناس مربوط به آن امر رجوع کنیم، همان طور که برای بیماری خود باید به متخصّص علم طب رجوع کرد، در همین رابطه برای اطلاع از احکام الهی نیز باید به کارشناس آن احکام که همان فقیه است رجوع کنیم. زیرا ما فطرت داریم و فطرت انسان ها دین می طلبد و دین، قانون صحیح زندگی کردن در حیات زمینی است و مسلّم است که نظام این عالَم فقط با قانون خدا با شما

مدارا می کند و چون فقیه از طریق تدبّر در دین، حکم خدا را برای ما معلوم می کند تا در زندگی زمینی، درست زندگی کنیم، پس باید از فقه و فقاهت و فقیه در این راستا استفاده کنیم. زیرا ما نمی توانیم در مسیر دین داری به سلیقه ی خودمان عمل کنیم. خداوند در حدیث قدسی می فرماید: «إنّی اُحبّ أنْ اطاعَ مِن حیثُ اُرید»(۱) دوست دارم همان طور که اراده کرده ام اطاعت شوم.

آنچه عرض کردیم، کلیّاتی در مورد ضرورت تقلید از فقیه و فقه و فقاهت بود. وگرنه در جای خود بحث های زیادی مطرح شده است که می توانید رجوع فرمائید.

سؤال: ممکن است ما فکر کنیم که فلان مجتهد «اعلم» است و از او تقلید کنیم، ولی در واقع اعلم نباشد و در نتیجه حکمش مطابق حکم خدا نخواهد بود، در آن صورت چه می شود؟!

جواب: باید توجّه داشته باشید که علم فقه مثل سایر علوم الهی، نور است، در عین این که ممکن است مثل نور شدت و ضعف داشته باشد ولی در درون خود تضاد ندارد و به همین جهت هرگز این طور نیست که در دستگاه فقاهت مثلاً یک مجتهد بگوید «تراشیدن ریش حرام است» و دیگری بگوید: «واجب است» زیرا فقیه براساس مبانی قرآن و سنّت و عترت، فتوا می دهد و همه ی فقها در این مبانی مشترک اند و در فتوا دادن در ذیل یک نظام، اجتهاد می کنند. بله ممکن است در مورد یک موضوعی یکی بگوید:«حرام است» و دیگری بگوید: «احتیاط واجب در

۱- بحارالأنوار، ج ۲، ص ۲۶۲.

ترک آن است» و این دو نظر مقابل هم نیستند تا جهت اصلی اعمال شما را تغییر دهند و به همین جهت هم اگر شما به فتوای هر کدام عمل کنید، به حکم خدا تن داده اید و خداىِ مدیر عالم؛ عمل شما را با انجام همین احکامی که از فقیه گرفته اید، می پذیرد و محافظت می کند؛ زیرا پذیرفتن و نپذیرفتن اعمال ما در دست خداست و خداوند بندگی ما را به اندازه ی وسعمان از ما می پذیرد. مواظب باشید شیطان شما را در این وسوسه ها گرفتار نکند که تصور کنید ممکن است فقیهی در ذیل اجتهاد قرآن و حدیث، حکمی بدهد که مطابق حق نباشد. این را بدانید که دستگاه فقه با آن نظم فوق العاده و آن سرمایه ی تاریخی و آیات و روایات مشخص، حتماً ما را به سوی احکام الهی هدایت می کند و به همین جهت در روایت عمر بن حنظله داریم که حضرت صادق علیه السلام می فرمایند: به کسانی رجوع کنید که احادیث ما را روایت می کنند و نظر در حلال و حرامی دارند که ما مشخص کرده ایم ... پس چون کسی به حکم ما حکم کرد و کسی از او قبول نکرد به واقع حکم خدا را سبک شمرده است.(۱)

پس اگر بنده به این نتیجه رسیدم که این فقیه، مجتهد اَعلم است - حال یا با مشورت با افراد صاحب نظر و یا با تحقیقات خودم- پس دیگر جای وسواس نیست و با عمل به دستور او مأجور خواهم بود و سرنوشتم در نظام عالم به خطر نمی افتد و این جهان به ضدّ بنده نمی شورد. ولی اگر کسی، نه خودش فقیه باشد و نه اهل تقلید، باید بداند نمی تواند در این جهان زندگی با ثمری داشته باشد و صحیح زندگی کند و انتظار داشته باشد جهان هستی با او مدارا کند، چنین

۱- وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۹۹.

آدمی در این دنیا هرروز مشکلی دارد و در قیامت در عذاب گرفتار است، در حالی که مطابق آنچه در ابتدا بحث شد، روحیه ی تقلیـد در احکام دین، روحیه ی تأمین است و برای این که انسان روی زمین امن باشد باید حکم خدا را بگیرید و عمل کند تـا نسبت به فطرت خود و نظـام هستی درست برخورد کرده باشـد و با همان فطرت به برزخ و قیامت منتقل شود. در روایت از حضـرت امام حسن عسـگری علیه السـلام داریم: «فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِناً لِنَفْسِهِ حَافِظاً لِدِينِهِ مُخَالِفاً عَلَى هَوَاهُ مُطِيعاً لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يُقَلِّدُوهُ وَ ذَلِكَ لَا يَكُونُ إِلَّا بَعْضَ فُقَهَاءِ الشِّيعَهِ لَا جَمِيعَهُم»(۱) و امّا آن کسـی از فقهاء امّت ما که نگهبان نفس خود و حافظ دین خدا و مخالف هوا و هوس و مطیع أمر حضرت مولای خود بود، بر عموم مردم لازم است از او تقلید کنند. و بعد حضرت در ادامه ی روایت می فرمایند: و البته بعضی از فقهای شیعه متّصف به این صفتند و نه جمیع آن ها.

با توجه به روایت فوق است که گفته می شود اگر کسـی که مجتهد نیست، مرجع تقلید خود را مشخص نکند همه ی اعمالش باطل است، چون بدون توجه به دستگاه فقهی به سلیقه ی خود عمل کرده و از ذیل ولایت الهی خارج شده است.

وقتی به این بصـیرت رسـیدید که باید در احکام دین از فقیه تقلید کنید دیگر دلیل چگونگی احکام به عهده ی ما نیست. نمی دانیـم چرا طلاـ برای مرد حرام اسـت ولی می دانیـم فقیـه از متـن دیـن ایـن حکم را درآورده؛ عمـده آن است که بـدانیم دین، مصالح دنیائی و آخرتی ما را در نظر گرفته و

۱- احمد بن علی طبرسی، الإحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۲، ص ۴۵۸.

احکام خود را بیان کرده و عاقلانه ترین کار آن است که بر حکم دین که توسط شخص متخصّص به ما رسیده، سرتسلیم فرود آوریم.

محدودیت های علوم تجربی

شما ملاحظه کرده اید چگونه کسانی که در علوم تجربی اهل تحقیق هستند و متوجه محدودیت های علوم تجربی می باشند، در مقابل احکام دین کاملاً تسلیم اند و راحت حکم فقیه را می پذیرند. زیرا اوّلاً؛ متوجّه محدودیت های علوم تجربی شده اند و می دانند آنچه علوم تجربی به دست می آورد همه ی مطلب نیست و ممکن است در این مورد فردا نظر دیگری بدهد. ثانیاً؛ متوجه اند علوم تجربی در حد عالَم محسوس و عالم مادّه می تواند اظهار نظر کند. ثالثاً؛ معلوم نیست حکمی که دین می فرماید نظر به کدام یک از ابعاد انسان دارد، مثلاً وقتی می فرماید: طلا برای مرد حرام است آیا مربوط به بدن و سلامتی بدن اوست و یا مربوط به روح و کمالات روح انسان می باشد و همین امر باعث می شود که آن عالِم تجربی، حکم فقیه را که مربوط به متن دین است و دین هم همه ی ابعاد انسان و جهان را مدّ نظر دارد، راحت بپذیرد وآن چون و چراها را که در علوم تجربی دارد، آنجا نداشته باشد و با این کار و با این دقت یک امنیّت روحی برای خود به دست آورد. منطقش این است که چون مجتهد و مرجع تقلیدِ من این طور می فرماید، و چون من در فقه مقلّد او هستم، پس دیگر«سمعاً و طاعةً». اینجاست که آگاهی به نتایج علوم تجربی روحیه ی

ص: ۷۷

تقلید از مجتهد را از من نمی گیرید و این سخن پیش نمی آید که چون نظر فقیه را علوم تجربی اثبات نکرده پس نباید بپذیریم.

هرکس باید در مورد این که کدام فقیه اعلم است، تحقیق کند و در حدّ وسع تلاش نماید و از چند نفر صاحب نظر بپرسد ولی وقتی بدون هیچ گونه تعصّبی تحقیق کرد به وظیفه ی خود در شناخت مجتهد عمل کرده است و در روی این زمین امنیّت یافته است.

تقلید در فروع دین

ملاک دینداری در «فروع دین»، تقلید از مجتهد اعلم است، چه فروع دین در امور فردی باشد که باید از فتوای فقیهِ صاحب فتوا تبعیت کرد و چه در امور اجتماعی و سیاسی که باید از«ولیّ فقیه» پیروی نمود. همین که انسان در امور فردی یا اجتماعی از کسی پیروی کرد که در کشف حکم خدا مجتهد است، در نظام هستی در امنیت به سر خواهد برد. هر کس وظیفه دارد در حدّ خود تلاش کند که در امور فردی از مجتهد اَعْلَم تقلید کند. در امور اجتماعی خبرگانِ اعلم شناس، ولیّ فقیه را به ما معرفی می کنند، و آن ها از این طریق قدم بزرگی در امور اجتماعی مسلمین برمی دارند، زیرا همان طور که باید در امور فردی کارشناسِ کشف حکم خدا از متون دین را پیدا نماییم، در امور اجتماعی و سیاسی نیز باید کارشناس کشف حکم خدا در امور سیاسی و اجتماعی از متون دین را

پیدا کنیم و بر رأس جامعه قرار دهیم که این مسئله در بحث «ولایت فقیه» مورد بحث قرار می گیرد.(۱)

بـا تقلیـد در امور فردی و بـا تبعیت از ولیّ فقیه در امور اجتماعی و سیاسـی، به هماهنگی در مثلثِ «جهان تکوین» و «فطرت» و «تشـریع» خواهیم رسـید. زیرا وقتی انسان در دنیا براساس فطرتش عمل می کنـد که مطابق حکم خـدا عمل نمایـد و حکم خدا همان دستوراتی است که فقها در رساله ی عملیه ی خود از متون دین کشف کرده اند و با پذیرفتن حکم خدا، خود را در ذیل ولایت الهی قرار داده ایم و خداوند را به عنوان ولی خود پذیرفته ایم، در این حالت خداوند ما را از ظلمات نادانی و بداخلاقی خـارج می کنـد و به سـوی نـورِ ایمـان و حقیقت یـابی راهنمـایی می نمایـد زیرا خودش در قرآن فرمود: «اللّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُواْ يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّوُرِ وَالَّذِينَ كَفَرُواْ أَوْلِيَآؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُوْلَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»(۲) خداوند ولی کسانی است که ایمان آورده اند، آنان را از ظلمت ها خارج و به سوی نور راهنمایی می کند، و کسـانی که کفر ورزیـده انـد ولیّ آن هـا طاغوت است که آنان را از نور به سوی ظلمت می برد، آنان اهل آتش انـد و در آن جاودانند.

از این نکته نباید غفلت کرد که اکثر فقها فقط در علم فقه متخصّـِص نیسـتند، بلکه چون با تعمّقِ زیاد به آیات و روایات رجوع می کنند، نه تنها

۱- در رابطه بـا جایگـاه ولایت فقیه و مبانی حکومت دینی می توانیـد به آخرین بحث از کتاب «مبانی نظری نبوت و امامت» از همین مولف رجوع فرمائید.
۲- سوره ی بقره، آیه ی ۲۵۷.

در فقه و شناخت حلال و حرام دین الهی متخصّص می شوند، بلکه چون به همه ی متون اسلامی رجوع دارند، در عقاید و اخلاق و سیاست اسلامی هم صاحب نظر خواهند بود. هر چند بیشتر در امور فقهی متمرکز باشند. بحث ما در این جا بیشتر در مورد تقلید است وگرنه کسی که ملکه ی اجتهاد داشته باشد و توان تفقّه و تعمق در دین برایش حاصل شود آمادگی آن را دارد که در سایر امور دین نیز صاحب نظر شود. علامه طباطبائی و آیت الله بروجردی«رحمهالله علیهما» هم فلسفه می دانستند و هم تفسیر و هم فقه. منتها آیت الله بروجردی«رحمهالله علیه» احساس وظیفه کردند قسمت فقهی دین را به عهده بگیرند و آیت الله طباطبائی«رحمه الله علیه» قسمت فلسفی و تفسیری آن را. یا در مورد امام خمینی«رحمهالله علیه» ملاحظه می کنید که هم فقیه اند و هم فیلسوف و هم عارف و هم سیاستمدار اسلامی؛ منتها با آن همه وسعت، در مقایسه با سایر علوم اسلامی به فقه بیشتر اهمیت می دهند و می فرمایند:« باید حوزه ها وقت وافرشان را صرف فقه و اصول و فلسفه و مباحثه کنند زیرا فقه در رأس دروس است.»(۱) و یا می فرمایند: «این فقها بودند که اسلام را به ما شناساندند و فقه اسلام را تدریس کردند.»(۲)

۱- صحیفه امام،ج۱۸،ص۷۲.

۲- صحیفه امام، ج۱۵، ص۲۱۹.

معنی اختلاف فقها

سؤال: بـا توجه به این که مبنـای فکری همه ی فقها، قرآن و روایات ائمه علیهم السـلام است چرا خودشان با همـدیگر اختلاف دارند؟

جواب: اختلاف فقها مثل اختلاف دو دانشـمند در علمی خاص است. اختلاف های علمی غیر از اختلاف های سـلیقه ای است. اختلاف علمی در یک موضوع بین دو دانشمند؛ نظر کردن به یک موضوع است از زاویه های متفاوت و یا این که یکی به آن موضـوع دقیق می نگرد و دیگری به همـان موضوع دقیق تر می نگرد و به همین جهت نـتیجه ی کـار این دو دانشـمند این طور نیست که یکی از آنهـا ما را به آن موضوع و خصوصـیات آن آشـنا کنـد و دیگری ما را از آن موضوع و خصوصـیات آن دور کنـد. چون نگاه اَدَقّ و دقیق به یک موضوع غیر از نگاه صـحیح و خطا است به همان موضوع. اختلاف عالِم و جاهل، اختلاف نگاه صحیح و نگاه خطا است. ولی اختلاف دو دانشمند؛ اختلاف نگاه اَدَقّ و دقیق است به موضوعی خاص. تفاوت علم علماء در یک موضوع مثل تفاوت نور شدیـد و ضـعیف است که در عین تفاوت داشـتن، هر دوی آن نورها روشـنگری دارنـد، منتها یکی روشـنگری اش بیشتر است و دیگری کمتر، این طور نیست که نور ضـعیف به جـای روشـنگریِ واقعیت، واقعیت را پنهان نماید. لذا مواظب باشیم که طوری تفاوت بین علماء و فقها را برایمان مطرح نکنند که تصور شود یکی ما را به حق دعوت می کند و دیگری ما را از حق دور می کند و فکر کنیم اختلاف فقها از این نوع است! در صورتی که چون روش آنها علمی است و بر روی موضوعات براساس اندیشه ی

ص: ۸۱

خود وارد می شونـد تفـاوت در آن حـدّی که عرض کردم در بین علماء یک تفاوت طبیعی است و این تفاوت آن طور نیسـت که یکی از آن ها ما را به ظلمت و گمراهی بکشانـد و به همین خاطر است که به ما توصـیه می کننـد از بین مجتهدین، مجتهد اعلم را برگزینیم تا در ذیل نور شدیدتر قرار گیریم.

امیدوارم همه ی ما بتوانیم به کمک فقهای بزرگوار آداب و احکام دینداری را برگیریم و به عنوان بنده ی خداوند اثبات کنیم که بنده ایم و می خواهیم بندگی کنیم و خداوند هم بر ما منّت بگذارد و ما را به عنوان بنده ی خودش بپذیرد.

«والسلام علیکم و رحمهالله و برکاته»

ص: ۸۲

آثار منتشر شده از استاد طاهرزاده

- معرفت النفس و الحشر (ترجمه و تنقیح اسفار جلد ۸ و ۹)
- گزینش تکنولوژی از دریچه بینش توحیدی
- علل تزلزل تمدن غرب
- آشتی با خدا ازطریق آشتی باخود راستین
- جوان و انتخاب بزرگ
- ده نکته از معرفت نفس
- کربلا، مبارزه با پوچی ها (جلد ۱و۲)
- زیارت عاشورا، اتحادی روحانی با امام حسین علیه السلام
- فرزندم این چنین باید بود
- فلسفه حضور تاریخی حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف
- مبانی معرفتی مهدویت
- مقام لیله القدری فاطمه علیها السلام
- از برهان تا عرفان (شرح برهان صدیقین و حرکت جوهری)
- جایگاه رزق انسان در هستی
- زیارت آل یس، نظر به مقصد جان هر انسان
- فرهنگ مدرنیته و توهّم
- دعای ندبه، زندگی در فردایی نورانی
- معاد؛ بازگشت به جدّی ترین زندگی
- بصیرت حضرت فاطمه علیها السلام

- جایگاه و معنی واسطه فیض
- آنگاه که فعالیت های فرهنگی پوچ می شود
- صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم؛عامل قدسی شدن روح

ص: ۸۳

- عوامل ورود به عالم بقیت اللهی
- اسماء حسنا، دریچه های نظر به حق
- امام خمینی و خودآگاهی تاریخی
- امام و امامت در تکوین و تشریع
- امام و مقام تعلیم به ملائکه
- خویشتن پنهان
- جایگاه اشراقی انقلاب اسلامی در فضای مدرنیسم
- مبانی نظری و عملی حب اهل بیت علیهم السلام
- ادب خیال، عقل و قلب
- عالم انسان دینی
- جایگاه جنّ و شیطان و جادوگر در عالم
- هدف حیات زمینی آدم
- زن، آن گونه که باید باشد
- خطر مادی شدن دین
- چگونگی فعلیت یافتن باورهای دینی
- هنر مردن
- راز شادی امام حسین علیه السلام در قتلگاه
- تمدن زایی شیعه
- حقیقت نوری اهل البیت
- بصیرت و انتظار فرج

· آخرالزمان؛ شرایط ظهور باطنی ترین بُعد هستی

· سلوک ذیل شخصیت امام خمینی

رمضان دریچه رؤیت

ص: ۸۴

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹